

مهر ششم

برادر ویلیام ماریون برانهام

۲۳ مارچ، ۱۹۶۳، شنبه غروب (۰۳۲۳-۶۳)

مهر ششم

۱. چند لحظه سرهایمان را خم کنیم.
۲. خداوندا! یک بار دیگر برای جلسه در اینجا جمع شده‌ایم. و به زمانی فکر می‌کنیم که در ایام اولیه، همه برای برکات خدا به شیلوه می‌آمدند. و اکنون، امشب، اینجا جمع شده‌ایم تا کلام تو را بشنویم. و همان‌طور که به مطالعه و بررسی این بخش خاص کلام پرداختیم، که بره تنها کسی بود که می‌توانست مهرها را بگشاید. و امشب دعا می‌کنیم، درحالی که به این مهر عظیم ششم می‌پردازیم. پدر آسمانی! دعا می‌کنیم که امشب بره این را برای ما باز کند. اکنون ما برای درک و فهم آن اینجا هستیم. هنگامی که هیچ انسانی بر روی زمین یا در آسمان شایسته نبود، تنها بره شایسته یافت شد. پس باشد تا آن یگانه شایسته امشب بیاید و مهر را برای ما بگشاید، تا ما بتوانیم پشت پرده‌ی زمان را بنگریم. این به ما کمک خواهد کرد، ایمان داریم پدر! این دوران عظیم تاریک و گناه‌آلودی که در آن زندگی می‌کنیم، این به ما کمک خواهد کرد و به ما دلیری خواهد داد. توکل داریم تا در نظر تو فیض بیابیم. خودمان را با کلام به تو می‌سپاریم، در نام عیسی مسیح، آمین! بفرمایید بنشینید.
۳. عصر بخیر دوستان! افتخار بزرگی است که امشب دوباره اینجا و در خدمت خداوند باشیم. کمی تأخیر داشتیم. می‌خواهم که... یک مورد اوژناسی، یک نفر رو به مرگ بود، یکی از اعضای این کلیسا، مادرش اینجاست، یا به اینجا می‌آید. گفتند که آن مرد در بستر مرگ است. پس من به دیدن او رفتم و دیدم که تنها سایه‌ای از آن مرد در بستر خوابیده و درحال موت است، مردی تقریباً هم سن من. و فقط در طول چند لحظه شاهد برخاستن یک مرد بر روی پاهایش و ستایش خداوند بودم. پس، خداوندا! اگر حاضر باشیم به گناهانمان اعتراف کنیم و کاری را که درست است، انجام دهیم؛ یعنی طلب رحمت کرده و او را

بخوانیم، خدا منتظر است و حاضر است تا آن را به ما عطا کند.

۴. و اکنون، می‌دانم که امشب اینجا هوا گرم است. و-و این... فکر می‌کنم کلاً سیستم گرمایشی خاموش باشد و-و ما...

۵. دیشب یا امروز متوجه شدم که این هفتمین روزی است که در اتاقی بدون روشنایی و فقط با استفاده از نور برق مشغول مطالعه و دعا هستم تا خدا مهرها را بگشاید.

۶. خیلی‌ها یادداشت نوشتند، در دسته‌ی سؤال‌ها... یا سؤال‌هایی، کم و بیش، البته خیلی در بافت پرسش نمی‌گنجید. درخواست برگزاری جلسه‌ی شفا یا به هر حال اینکه یک روز بیشتر بمانم تا روز دوشنبه جلسه‌ی شفا داشته باشیم. پس من-من-من ممکن است، یعنی در حقیقت می‌توانم این کار را بکنم، اگر این خواست جماعت باشد که این کار را انجام دهند. می‌توانید به این فکر کنید و به من اطلاع دهید، اگر می‌خواهید بمانید و برای بیماران دعا کنیم.

۷. چون تمام این مدت را به این مهرها اختصاص دادم و خودم را فقط مشغول مهرها ساختم.

۸. پس به این فکر کنید و برایش دعا کنید و به من اطلاع دهید. و اگر خدا بخواهد، این امکان را دارم. قرار بعدی من در آلباکرکی در نیومکزیکو^۱ است که چند روز بعد است. باید برای انجام کاری به خانه بروم تا برای برگزاری یک همایش در آریزونا^۲ آماده شوم. و بعد، اگر اراده‌ی خدا باشد، برایش دعا کنید، من هم همین کار را خواهم کرد، بعداً بیشتر درمورد آن خواهیم دانست.

۹. من این را متوجه شدم. می‌دانم... می‌روید و درمورد بیماری صحبت می‌کنید، و این اتفاق می‌افتد. می‌بینید. این خانمی را که اینجا نشسته، می‌بینیم؛ اگر چیزی به او کمک نکند، مدت زیادی را اینجا نخواهد بود. پس ما-ما دعا می‌کنیم که خدا بخواهد. این چیزی است که بخاطرش اینجا هستید و از راه دور آمده‌اید. پس-پس روح‌القدس از همه چیز آگاه است. می‌دانید، پس او...

۱۰. ولی، می‌دانید، تلاش کرده‌ام که این زمان را به این مهرها اختصاص بدهم، چون برای همین در نظر گرفته‌ایم. ولی اگر موردی باشد...

۱۱. در هر حال، چند بیمار اینجا هستند که آمده‌اند تا برایشان دعا بشود؟ هر جا که هستید، دستتان را بلند کنید. اوه خدای من! همم! خب، چند نفر فکر می‌کنند که درست خواهد بود، به اراده‌ی خداوند، که بمانیم و این را داشته باشیم، دوشنبه شب را در نظر بگیریم و فقط برای بیماران دعا کنیم و دوشنبه شب جلسه‌ی شفا داشته باشیم؟ تمایل دارید که این کار را بکنید؟ این کار را می‌کنید؟ خب، پس اگر خدا بخواهد، انجامش خواهیم داد. ما-ما جلسه‌ی دعا برای بیماران را چهارشنبه، یا یکشنبه شب، یا دوشنبه شب خواهیم داشت و برای بیماران دعا می‌کنیم.

۱۲. امیدوارم که این امر برنامه‌ی گروهی را که قرار است با آنها آریزونا بروم، مختل نکند. آیا برادر نرمن^۳ امشب اینجا هستند؟ آیا این برنامه‌ی شما را مختل می‌کند؟ [برادر جین نرمن پاسخ می‌دهد: "خیر."] برادر فرد^۴ و مابقی شما! اشکال ندارد؟ [بقیه می‌گویند: "بسیار خب."] می‌بینید؟ اشکال ندارد. بسیار خب.

۱۳. پس، به خواست خدا دوشنبه شب برای بیماران دعا می‌کنیم. یک شب به این اختصاص داده می‌شود، کاملاً، فقط برای بیماران دعا می‌کنیم.

۱۴. آه، اکنون، حقیقتاً از این، یعنی خدمت به خداوند تحت این مهرها دارم لذت می‌برم. آیا شما از این لذت می‌برید، از بازگشایی مهرها؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۱۵. اکنون، داریم از مهر پنجم یا، مهر ششم صحبت می‌کنیم این مهر از آیه‌ی دوازدهم باب ششم تا آیه‌ی هفدهم را دربرمی‌گیرد. این یکی از مهرهای طولانی است. اتفاقات زیادی در آنجا رخ می‌دهد. و اکنون...

۱۶. هر بار مروری داریم به مطالب شب گذشته، تا یک پیش زمینه‌ای داشته باشیم.
۱۷. و-و قصد دارم مطلبی را هم عنوان کنم. در جعبه‌ی سؤالات چهار یا پنج یادداشت چهار یا پنج سؤال خیلی مهم را یافتم. به من گفته شده که... حتماً می‌خواهم عذرخواهی کنم. نوار ضبط می‌شود؟ ضبط روشن است؟ می‌خواهم از برادران خادم و شما که اینجا هستید، عذرخواهی کنم. گفتند آن شب، زمانی که داشتم درباره‌ی ایلیا صحبت می‌کردم، در آن ساعت که آنها بودند... او گمان می‌کرد تنها کسی است که ربوده خواهد شد، یا تنها کسی که نجات خواهد یافت. بجای هفت هزار نفر گفتم هفتصد نفر. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "بله." "مسئلاً بخاطر این اشتباه متأسفم. دوستان! من-من-من این را بهتر می‌دانم. این تنها یک اشتباه لفظی ساده بود، چون می‌دانستم که هفت هزار نفر بودند. این را درست نگفتم. من... و از شما تشکر می‌کنم. خوشحالم که به اینکه چه می‌گویم، توجه می‌کنید. چون می‌دانید. آن وقت، این... چون این هفت هزار نفر است.
۱۸. دو یا سه یادداشت در این مورد به دستم رسید که می‌گفت: "برادر برانهام! به گمانم اشتباه کردید." گفته بود: "آیا این هفت هزار بجای هفتصد نبود؟"
۱۹. با خودم فکر کردم: "مسئلاً من نگفتم هفتصد." می‌بینید؟ و بعد من... بیلی.
۲۰. و بعد من، اولین کاری که کردم، یک یادداشت دیگر را برداشتم نوشته بود، "برادر برانهام! شما... به گمانم گفتید هفتصد."
۲۱. و یک نفر گفته بود: "برادر برانهام! آیا این یک رویای روحانی بود که قرار است نمادی باشد و شما دارید این را الگو می‌کنید با هفت...؟" وقتی چنین فکری داشته باشید، باعث می‌شود تا افراد دچار نگرانی شوند و همین کافیست تا من را دچار نگرانی و آشفتگی کند.
۲۲. امروز وقتی این مهر گشوده شد، یک اتفاقی افتاد که مجبور شدم کاملاً به بیرون و داخل حیاط بروم و قدم بزنم. کمی در حیاط قدم بزنم. درست است. این تقریباً نفسم را گرفت، می‌بینید، شما از فشار صحبت می‌کنید؟ او خداوند! می‌بینید؟

۲۳. یک چیز دیگر، شما دارید کاملاً براساس چیزی که من می‌گویم، اعتماد و حرکت می‌کنید و خدا من را بخاطر چیزی که به شما می‌گویم، مسئول خواهد دانست. می‌بینید؟ پس من می‌بایست کاملاً از این چیزها مطمئن باشم، چون زمان بی‌نظیری است که در آن زندگی می‌کنیم. بله.

۲۴. داشتم به دوشنبه برای جلسه‌ی شفا فکر می‌کردم. برادر نویل! آیا این تداخلی با برنامه‌ی شما دارد؟ [برادر نویل می‌گوید: "به‌هیچ‌وجه. من اینجا خواهم بود."] خوب است.

۲۵. برادر نویل عزیز، به شما می‌گویم، از ایشان فقط یکی درست کردند و بعد الگو را گم کردند. این یک... او قطعاً یک دوست و رفیق واقعی برای من بوده است، به شما خواهم گفت.

۲۶. خیمه اکنون ساخته شده و اتاق‌های ویژه‌ی مدرسه‌ی یکشنبه و همه چیز آماده و مرتب است. برخی از شما که در اطراف اینجا، اطراف جفرسونویل زندگی می‌کنید، و می‌خواهید که به کلیسا بیایید، مکان خوبی در اختیار دارید، جایی برای آمدن، یعنی اتاق‌های مدرسه‌ی یکشنبه.

۲۷. معلم خوب، برادر نویل اینجا، مسئول کلاس بزرگسالان و یک شبان حقیقی است. این را برای تعریف از او نمی‌گویم، ولی ترجیح می‌دهم الآن شاخه‌ی گل رزی به او بدهم. تا اینکه یک حلقه گل کامل را بعد از وفاتش تقدیم کنم. برادر-برادر نویل را از زمانی که جوانی بیش نبودم، می‌شناسم. او ذره‌ای تغییر نکرده است. او همچنان همان اورمان نویل است، درست همان‌طور که همیشه بوده است.

۲۸. ملاقات با ایشان را به یاد دارم. او آن‌قدر به من لطف داشت که وقتی اینجا یک واعظ متدیست در شهر بود، از من دعوت کرد تا پشت منبر او قرار بگیرم. جماعت خوبی در

کلارکسویل^۵ داشتیم، به گمانم اسمش هوارد پارک،^۶ کلیسای متدیست خیابان هریسون^۷ باشد. فکر کنم آنجا جایی است که او با شما آشنا شد، خواهر نویل. آنجا، چون خواهر آنجا عضو...

۲۹. در بازگشتم به کلیسا گفتم: "این یکی... این یکی از عزیزترین افراد است. یکی از همین روزها او را در نام خداوند عیسی تعمیم می‌دهم." و چنین شد.

۳۰. اینهاش! اکنون او رفیق من و در کنار من است. انسانی شریف و قابل احترام. او همیشه در کنار من بوده است... در نزدیکی هرچه تمام‌تر. هرچه بگویم، با من پیش می‌رود و همراه می‌ماند. حتی زمانی که تازه ایمان آورده بود، آن زمان پیغام را درک نکرده بود، ولی به آن ایمان داشت و با آن ماند. این احترام و تکریم برای چنین برادری است. نمی‌توانم به اندازه‌ی کافی از او بگویم. خدا به او برکت بدهد. بسیار خوب.

۳۱. اکنون یک مرور کوتاه داشته باشیم به شب گذشته و بازگشایی مهر پنجم. تمام مهرها را امشب مرور نمی‌کنیم، فقط به اندازه‌ای که به مهر پنجم پردازیم.

۳۲. حال، متوجه شدیم که ضد مسیح بود که در حال تاخت بود و خود را در سه قدرت آشکار کرد. همه‌ی آنها در یک قدرت جمع شد و او سوار بر اسبی زرد رنگ تاخت، «موت»، به سمت هاویه (چاه بی‌انتها) برای هلاکت، جایی که از آن آمده بود و متوجه شدیم زمانی که...

۳۳. و کلام خدا می‌گوید: "وقتی دشمن چون سیل می‌آید، روح خدا استاندارد در مقابل آن برپا می‌کند." و این را دیدیم که کاملاً در کتاب مقدس آشکار و اثبات شده، چون چهار حیوان بودند که به چهار باری که این سوار تاخت، پاسخ دادند.

۳۴. او هر بار سوار بر یک اسب بود، یک اسب سفید، بعد یک اسب سرخ، و یک اسب سیاه و

بعد یک اسب زرد رنگ. و متوجه شدیم که، آن رنگ‌ها چه بودند و چه کاری کردند. بعد آن را با ادوار کلیسا تطبیق دادیم، کاری را که دقیقاً انجام داده‌اند، به صورت کامل دیدیم.

۳۵. از این رو، می‌بینید، هنگامی که کلام خدا در تطابق با یکدیگر قرار می‌گیرد، به این معنی است که این درست است. بله. ایمان دارم هر چه که با کلام خدا تطبیق دارد، همواره «آمین» است، می‌بینید؟

۳۶. حال، مثل اینکه کسی بگوید، رویایی داشته و بگوید که رویا چه بوده، می‌دانند که خداوند این را عطا می‌کند، چون با قوت عظیمی می‌آید. خب، رویا شاید خوب باشد، ولی اگر در تطابق با کلام نباشد و برخلاف کلام باشد، درست نیست. می‌بینید؟

۳۷. شاید یک برادر یا خواهر مورمون اینجا حاضر باشد. یا شاید برخی این نوار را دریافت کنند. نمی‌خواهم بگویم که... برخی از بهترین افرادی که من و شما می‌خواهیم ملاقات کنیم، در بین مورمون‌ها هستند، افرادی بسیار خوب. و بعد نبی آنها، جوزف اسمیت که متدیست‌ها در مسیر سفر خودشان اینجا در ایلینوی^۱ او را کشتند. و بعد آن مرد-آن مرد نیکو، و رویا، به هیچ‌عنوان تردید ندارم که او یک رویا داشت. می‌بینید؟ باور دارم که او، انسان صادقی بود. ولی رویایی که داشت در تضاد با کتاب مقدس بود. می‌بینید؟ بنابراین، آنها نیاز داشتند که کتاب مقدس مورمون داشته باشند، تا آن را اجرا کنند می‌بینید؟

۳۸. برای من همین کافی است. این است. این تنها دلیل است، تنها کلام خدا. همین است. می‌بینید؟

۳۹. یک بار خادمی از یک کشور خارجی به اینجا آمد، و او... بیرون از اینجا او را دیده بودم به همراه... سوار بر یک ماشین، که... به همراه یک خانم. آنها به جلسه آمدند. و متوجه شدم که آنها دو یا سه روز رانندگی کرده بودند، تنها او و آن خانم، همراه هم، تا به آن

^۱ Illinois ایالتی در شمال آمریکا

جلسه بیانند. و زن سه یا چهار بار ازدواج کرده بود.

۴۰. این خادم وارد لابی هتلی که من بودم، شد. به سمت من آمد و با من دست داد من با او دست دادم، بلند شده بودم و داشتم با او صحبت می کردم. از او پرسیدم، گفتیم: "هروقت فرصت داشتید، می توانم چند لحظه در اتاق خودم با شما صحبت کنم؟"

او گفت: "حتماً، برادر برانهام!"

۴۱. او را به اتاق بردم. به خادم گفتم: "آقای کشیش! شما در این کشور غریب هستید." گفتم: "ولی این خانم شهرتی دارد." گفتم: "آیا شما، یا شما از فلان و فلان مسیر به فلان و فلان مکان آمدید؟"

گفت: "بله، آقا!"

۴۲. گفتم: "نمی ترسید که این به نوعی...؟... تردیدی در شما ندارم، ولی فکر نمی کنید که این بر شهرت شما بعنوان یک خادم اثر می گذارد؟ فکر نمی کنید که باید الگویی بهتر از این ارائه بدهیم؟"

او گفت: "اوه، این خانم یک قدیس است."

۴۳. گفتم: "تردیدی در این ندارم." ولی گفتم: "اما برادر! مسئله این است که، هر کسی که به او نگاه می کند، می بیند که دارید چه کاری می کنید. او یک قدیس نیست." و گفتم: "به گمانم بهتر است مراقب باشید. این فقط از یک برادر به یک برادر دیگر است." و او گفت... و من گفتم: "این خانم چهار یا پنج بار ازدواج کرده است."

و او گفت: "بله، این را می دانم." گفت: "می دانید، من... من..."

۴۴. گفتم: "این را در کلیسایان در خانه تعلیم نمی دهید، می دهید؟"

۴۵. بعد گفت: "نه، ولی... گفت: "می دانید، در این باره یک رویا داشتم برادر برانهام!"

گفتم: "خب، این خوب است." گفت...

۴۶. گفت: "اجازه می‌دهید؟" گفت: "به گمانم بتوانم کمی شما را در تعلیمتان در این باره اصلاح کنم."

۴۷. و من گفتم: "بسیار خب." و او... من گفتم: "من-من خوشحال می‌شوم که این را بدانم، آقا!"

۴۸. و او گفت: "خب." گفت: "می‌دانید، در این رویا... " گفت: "در خواب بودم."

و من گفتم: "بله." آنجا متوجه شدم که این یک خواب بوده است. می‌بینید؟

۴۹. و او گفت: "همسر-همسر من... " گفت: "او در حال زندگی با مرد دیگری بوده است." و گفت: "او به من خیانت می‌کرد." و گفت: "سپس نزد من آمد و به من گفت: "اوه عزیزم! من را ببخش، من را ببخش." گفت: "من-من-من متأسفم که این کار را کردم... از این به بعد صادق خواهم بود." گفت: "مسلماً من او را خیلی دوست داشتم. او را بخشیدم و گفتم، بسیار خب." و گفت: "سپس..."

۵۰. و گفت: "می‌دانید چه شد؟ سپس تفسیر این رویا را دریافت کردم." گفت: "همین خانم بود." گفت: "قطعاً او در تمام این مدت متأهل بوده است و تمام این چیزها." و گفت که: "اشکالی ندارد که او ازدواج کند، چون خداوند خیلی او را دوست دارد. می‌تواند هر چند بار که می‌خواهد ازدواج کند. تا جایی که..."

۵۱. گفتم: "روایاتان خیلی قشنگ بود، ولی کاملاً خارج از مسیر درست بود." گفتم: "این اشتباه است. نباید این کار را بکنید." پس آن... می‌بینید؟

۵۲. اما هنگامی که می‌بینید کلام در تطابق با کلام قرار می‌گیرد، در جایی که کنار هم قرار می‌گیرند، از آن یک تداوم ثابت ایجاد می‌کند. کلام، جایی که این یکی چیزی را رها می‌کند، این یکی می‌آید و آن را کامل می‌کند و تصویر کامل را نشان می‌دهد.

۵۳. درست مثل کنار هم قراردادن حروف در جدول کلمات متقاطع. شما قطعه‌ای را پیدا می‌کنید که جایش آنجا باشد. هیچ چیز دیگری نیست که بتواند در آنجا قرار گیرد. بعد شما تمام تصویر را کامل می‌کنید.

۵۴. و تنها یک نفر هست که می‌تواند این کار را بکند، و آن هم بره است، و ما هم نگاهمان به اوست.

۵۵. ولی متوجه می‌شویم که اینها، سوار کار، یک سوار بود که بر این اسب‌ها سوار بود. و بعد ما او را دنبال کردیم، دیدیم که چه کاری کرده است، و در ادوار کلیسا متوجه شدیم که این دقیقاً همان کاری است که او انجام داده است.

۵۶. و بعد وقتی که سوار بر یک وحش مشخص بیرون رفت و یک کار مشخص را انجام داد، دیدیم که یکی هم فرستاده شد تا در برابر کاری که او کرد، نبرد کند.

۵۷. یکی بود که برای دوره‌ی نخست فرستاده شد، از بره... از شیر. مسلماً این کلام بود، یعنی مسیح.

۵۸. بعدی گوساله بود، در خلال ادوار تاریکی هنگامی که-هنگامی که کلیسا سازمان یافته بود و دگم‌ها را بجای کلام پذیرفته بود.

۵۹. و به یاد داشته باشید، تمام این امر بر پایه‌ی دو چیز است: یکی، یک ضد مسیح؛ و دیگری مسیح.

۶۰. امروز هم همچنان همان امر است. ما مسیح نصفه و نیمه نداریم. هیچ انسان مست عاقلی وجود ندارد، کبوتر سیاه سفیدی نیست. هیچ-هیچ-هیچ گناهکار مقدسی نیست، خیر. شما یا گناهکارید یا یک مقدس. می‌بینید؟ هیچ حد میانه‌ای وجود ندارد. شما یا تولد تازه دارید، یا تولد تازه ندارید. یا به روح القدس پر شده‌اید، یا از روح القدس پر نشده‌اید. مهم نیست که چقدر احساسات دارید، اگر به روح القدس پر نشده باشید، از آن پر نشده‌اید. می‌بینید؟ و اگر به آن پر شده باشید، زندگی تان آن را نشان می‌دهد، کاملاً با آن هماهنگ می‌شود. می‌بینید؟

نیازی نیست هیچ کس به کسی چیزی بگوید. این را می‌بینید، چون این یک مهر است.

۶۱. و متوجه آن وحوش شدیم، که هر بار چگونه تاختند. یکی فرستاده شد تا در رسالت خویش، در قدرت سیاسی، قدرت‌های مذهبی و سیاسی را با هم متحد سازد. دیدیم که خدا قوت خویش را فرستاد تا با آن جنگ کند. برمی‌گردیم و می‌بینیم که دوره کلیسا چه بود، و مرور کردیم، و دیدیم که این گونه بود، دقیقاً به همان صورت.

۶۲. بعد دیدیم که یک دوره‌ی دیگر از راه رسید، و دشمن ضد مسیح را تحت نام مذهب فرستاد، تحت نام مسیح، تحت عنوان کلیسا... بله، آقا! حتی به نام کلیسا بیرون رفت. او گفت: "این کلیسای راستین است." می‌بینید؟ ضد مسیح روسیه نیست. این ضد مسیح نیست.

۶۳. ضد مسیح آن قدر شبیه به مسیحیت راستین است، تا جایی که کتاب مقدس گفته: "هر که را که پیش‌برگزیده نبود، فریب می‌دهد." درست است. کتاب مقدس این را می‌گوید. "در ایام آخر هر چه که پیش‌برگزیده نباشد، گمراه خواهد کرد." می‌گوید «برگزیدگان»، حال، هر کسی این عبارت را در پاورقی خود جستجو کند و ببیند که چه مفهومی دارد. می‌گوید «برگزیدگان، پیش‌برگزیده». می‌بینید؟ "این هر که را که نامشان از بنای عالم در دفتر حیات بره مکتوب نبوده، فریب خواهد داد."

۶۴. هنگامی که بره ذبح شد، اسامی در دفتر ثبت گردید. او امشب در قدس ایستاده است، در جلال، بعنوان یک شافی، برای تمام جان‌هایی که نامشان در آن دفتر مکتوب است، شفاعت می‌کند. هیچ کس به جز او آن نام را نمی‌داند. او کسی است که دفتر را در دست دارد، و او آگاه است. هنگامی که آخرین نفر وارد شود، آن وقت ایام شفاعت او به انتها رسیده است. او برای مطالبه‌ی آنچه شفاعتش را کرده است، می‌آید. او اکنون در حال انجام کار ولی و رهاننده است، و می‌آید تا خاصان خود را دریافت نماید. اوه خداوند!

۶۵. این باید هر مسیحی را بر این بدارد تا خویشتن را تفتیش نموده و در حضور خدا دستانش

را برافرازد، و بگوید: "مرا پاک ساز خداوند! به زندگی من نظر کن، و مرا از بدی‌هایم آگاه ساز. تا زودتر آن را از خود دور کنم." زیرا اگر عادل به دشواری نجات یابد بی‌دین و گناهکار کجا یافت خواهد شد؟ اکنون زمان تفتیش است.

۶۶. اگر این را بخواهید که دریابید، و بخواهید که... و این کلام را بدهید. (نمی‌خواهم در این مورد سؤالی بپرسید، چون این من را به یک سمت دیگر می‌برد؛ منظورم زمانی است که سؤالاتتان را مکتوب می‌کنید. فکر می‌کنم در هر صورت سؤالات تحویل داده شده‌اند.) اکنون زمان تحقیق در مورد داوری است. درست است. حال، وقتی به کرناها برسیم به آن خواهیم پرداخت، یا پیاله‌ها، و قبل از آن که وای‌ها اعلام شود، متوجه آن داوری خواهیم شد. می‌بینیم که این حقیقت است. و سه فرشته‌ای که زمین را می‌زنند، و فریاد می‌زنند، می‌دانید، "وای! وای! وای بر ساکنان زمین."

ما در دورانی شگرف زندگی می‌کنیم، دورانی که...

۶۷. می‌دانید چیزهایی که الآن در آن هستیم، که داریم بررسی می‌کنیم، مربوط به بعد از زمانی است که کلیسا ربوده شده باشد. این امور در مقطع مصیبت‌های عظیم است. و فکر می‌کنم این باید در قلب هر ایمانداري مشخص شود که این کلیسا هرگز وارد مصیبت‌های عظیم نخواهد شد. نمی‌توانید، در هیچ جایی، کلیسا را در مصیبت‌ها قرار دهید. من... کلیسا را آن جا می‌گذارید، ولی عروس را نه. می‌بینید، عروس ربوده شده است.

۶۸. زیرا، می‌دانید، او حتی یک گناه هم ندارد، و هیچ ایرادی بر وی نیست. فیض خدا عروس را پوشانده است. و پاک‌کننده، هر گناهی را آن‌قدر دور کرده است که حتی اثری از آن نیست. هیچ چیزی جز پاکی و کمال در حضور خدا ندارد. او. این باید باعث شود که عروس در حضور خدا زانو زده و فریاد برآورد.

۶۹. یاد یک داستان کوتاه می‌افتم، اگر در این مقدمه خیلی وقتتان را نگیرم. من... من... این را برای یک هدفی انجام می‌دهم، تا احساس کنم، تا زمانی که احساس کنم روح برای

شروع آماده است.

۷۰. این - این یک امر مقدس است. می بینید؟ این، می دانید، چه کسی از آن امور آگاه است؟ هیچ کس جز خدا. و آنها قرار نیست مکشوف شوند، و در کتاب مقدس ثابت کردیم که آنها نمی توانند مکشوف شوند تا به این دوران. این کاملاً درست است. می بینید؟ آنها حدس زده شده بودند، ولی الآن می بایست آنها را دقیقاً دریافت کنیم، حقیقت را، حقیقت اثبات شده را. می بینید؟ توجه کنید.

۷۱. دختری در غرب بود که چطور عاشق... مردی عاشق او شده بود، بعنوان خریدار گاو به نمایندگی از شرکت آرمور^۹ به آنجا آمده بود. و آنها یک...

۷۲. یک روز رئیس آمد، پسر رئیس از شیکاگو آمد، و مسلماً، آنها لباس های معمولی منطقه ی غرب را می پوشند. دختران آنجا، همه لباس های زیبایشان را پوشیده بودند، هر کدام می خواست این پسر را بدست بیاورد، می دانید، چون او پسر رئیس بود. پس آنها همه بهترین لباس های منطقه ی غربی را بر تن کردند.

۷۳. این امر در غرب متداول است. آنها اخیراً یکی از این رویدادها داشتند. برادر مگوایر^{۱۰} فکر کنم الآن اینجا باشد، آنها او را در مرکز شهر گرفتند و چون لباس مخصوص آن منطقه را بر تن نداشت، او را به زندان انداختند. او را به یک دادگاه نمایشی بردند در آنجا او را جریمه کرده و وادارش کردند که لباس غربی خریداری کند. خیلی از آنها را دیده ام که با اسلحه هایی به این بلندی روی دوششان قدم می زنند. آنها آنجا بومی رفتار می کنند، آنها تلاش می کنند با چیزی که متعلق به گذشته است، زندگی کنند. می بینید؟

۷۴. و بعد، در کنتاکی^{۱۱} شما سعی می کنید که در دوران گذشته ی شرق زندگی کنید، هنوز

در دوران رن‌فرو ولی^{۱۲} و این چیزها باشید. دوست دارید به دوران قدیم برگردید. یک چیزی هست که مسبب آن می‌گردد.

۷۵. ولی وقتی برمی‌گردد، که برگردیم به انجیل اصلی و اولیه، نمی‌خواهید که این کار را انجام بدهید، شما یک چیز مدرن را می‌خواهید. این نشان می‌دهد که شما...

۷۶. چه چیزی باعث می‌شود که یک مرد کار غلط را انجام بدهد؟ چه چیزی باعث می‌شود که او مشروب بنوشد و ادامه دهد، یا یک زن مرتکب خطا بشود؟ بخاطر این است که زن دارد سعی می‌کند... یک چیزی در او هست که عطش دارد. یک چیزی در آن مرد هست که عطش دارد. و آنها سعی دارند آن عطش مقدس را با امور دنیا سیراب سازند. درحالی‌که خدا باید آن رفع عطش باشد. او شما را این‌گونه ساخت، تا عطش داشته باشید. به همین دلیل است که شما تشنه‌ی چیزی هستید. خدا شما را این‌گونه ساخت، تا شما آن عطش مقدس را به سمت او برگردانید، می‌بینید؟ ولی هنگامی که تلاش می‌کنید آن عطش را رفع کنید... چطور کسی جسارت انجام آن را دارد؟ شما حق انجام آن را ندارید، که تلاش کنید آن عطش مقدس را که در شما تشنه‌ی چیزی است، رفع کنید و تلاش کنید که با امور دنیا آن را ارضا کنید. نمی‌توانید این کار را بکنید. تنها یک چیز است که آن را پر خواهد ساخت، آن هم خداست. او شما را این‌گونه ساخته است.

۷۷. پس این دختر یک لباس غربی معمولی برای این پسر در وقت آمدنش برتن کرد. هر یک از دختران مطمئن بودند که پسر را بدست خواهند آورد.

۷۸. او فقط یک دخترخاله‌ی یتیم در مزرعه بود که تمام کارها را برای آنها انجام می‌داد. چون، آنها باید ناخن‌هایشان را مرتب می‌کردند، می‌دانید، پس بخاطر دستانشان نمی‌توانستند ظرف‌ها را بشورند یا کاری بکنند... او بود که کارهای واقعاً سخت را انجام می‌داد.

۷۹. و هنگامی که سرانجام پسر از راه رسید، آنها به روش غربی و قدیمی، با یک درشکه به

استقبال او رفتند. هنگام ورود تیر اندازی می کردند و فریاد می زدند، می دانید، خودنمایی می کردند. آن شب یک برنامه ی رقص بزرگ برپا کردند، یک رقص سنتی و قدیمی و تمام گله داران اطراف برای رقص و پایکوبی آمدند. و نخستین چیز، می دانید، این یوبیل برای دو یا سه روز ادامه داشت.

۸۰. بعد یک شب، این پسر به بیرون رفت، تا جایی که... از آنجا خارج شد تا کمی استراحت کند. و از این دختران فاصله گرفت. بر حسب اتفاق نگاهش به سمت آغل جلب شد. یک دختر تقریباً ژنده پوش را آنجا دید. دخترک ظرفی پر از آب داشت و داشت ظرف ها را می شست. پسر با خودش فکر کرد: "قبلاً هرگز او را ندیده ام، نمی دانم از کجا آمده است." پس مسیرش را تغییر داد تا از کنار درشکه دور بزند و به آن سمت برود، به کنار آغل و به ملاقات دختر رفت.

۸۱. دختر پابره نه بود. دست از کار کشید و سرش را به زیر انداخت. می دانست که او کیست و بسیار خجالت زده بود. او این فرد بزرگ را می شناخت. و او فقط دخترخاله ی آن دختران دیگر بود. پدر آنها سرکارگر این کمپانی بزرگ آرمور بود، پس او همچنان سرش را پایین انداخته بود. بخاطر پابره نه بودن خجالت زده بود.

۸۲. پسر گفت: "اسمت چیست؟" دختر جواب داد. پسر گفت: "چرا تو در بین مابقی آنها نیستی؟" دختر به نوعی بهانه تراشی کرد.

۸۳. بعد، شب بعد، پسر دوباره منتظر او ماند. سرانجام... پسر آنجا نشسته بود. آنها همه مشغول بودند. پسر روی حصار آغل نشسته بود و منتظر بود که بیاید و آب ظرف را خالی کند. پسر او را نگاه می کرد. او به دختر گفت، گفت: "هدف من از بودن در اینجا را می دانی؟"

دختر گفت: "نه، آقا! نمی دانم."

۸۴. گفت: "هدف من از بودن در اینجا یافتن یک همسر است." گفت: "در تو شخصیتی

یافتم که آنها ندارند." من داشتم به کلیسا فکر می‌کردم. می‌دانید. گفت: "با من ازدواج می‌کنی؟"

دختر گفت: "من؟ من؟ من نمی‌توانم به چنین چیزی فکر کنم."

۸۵ می‌بینید، این پسر رئیس اصلی است. او مالک تمام شرکت‌ها و گله‌داری‌های سرتاسر منطقه بود، می‌بینید. گفت، گفت: "بله." پسر گفت: "نمی‌توانستم در شیکاگو کسی را بیابم. من یک همسر واقعی می‌خواهم. یک همسر باشخصیت. و چیزهایی را که به دنبالشان هستم، در تو می‌بینم." گفت: "با من ازدواج می‌کنی؟" دختر گفت: "خب..." این او را مبهوت کرده بود. و دختر گفت: "بله."

۸۶ و پسر گفت: "خب..." به او گفت که باز خواهد گشت. گفت: "حال، تو فقط خودت را آماده کن. سال دیگر در همین روز باز خواهم گشت. خب، و به دنبال می‌آیم و تو را از اینجا می‌برم. دیگر مجبور نخواهی بود این‌گونه کار کنی. من با تو ازدواج خواهم کرد. به شیکاگو می‌روم و برایت خانه‌ای خواهم ساخت که هرگز تابه‌حال ندیده‌ای."

۸۷ دختر گفت: "من - من هرگز خانه‌ای نداشته‌ام، من یتیم هستم."

۸۸ پسر گفت: "برایت یک خانه خواهم ساخت، یک خانه‌ی حقیقی." گفت: "باز خواهم گشت."

۸۹ در طول این مدت پسر با او در ارتباط بود. دختر هر کاری که می‌توانست انجام می‌داد تا با درآمد روزی یک دلارش کمی پس‌انداز داشته باشد، یا هر هزینه‌ی دیگری که داشت، تا برای خودش یک لباس عروسی بخرد. یک نماد عالی از کلیسا! می‌بینید؟ می‌بینید؟ او جامه‌ی خویش را مهیا کرد.

۹۰ و می‌دانید، زمانی که این رخت عروسی را نشان داد، دخترخاله‌هایش گفتند: "دخترک فقیر ساده! یعنی فکر می‌کنی که مردی چون او می‌خواهد سروکاری با تو داشته باشد؟"

۹۱. دخترک گفت: "ولی او به من قول داده است." آمین! گفت: "او قول داده است." گفت: "من به حرف او ایمان دارم."

۹۲. گفتند: "اوه، او فقط تو را دست انداخته است." گفتند: "اگر می‌خواست کسی را انتخاب کند، کسی از آنها را انتخاب می‌کرد."

۹۳. "بله" گفت: "ولی به من قول داد و من منتظرش هستم." آمین! من هم هستم.

۹۴. همین‌طور زمان سپری می‌شد. سرانجام آن روز فرا رسید، ساعتی که او قرار بود آنجا باشد. پس دختر جامه‌ی خود را بر تن کرد. حتی خبری از او نشنیده بود. ولی می‌دانست که او آنجا خواهد بود، پس لباس عروس خود را بر تن کرد و همه چیز را آماده کرد.

۹۵. خب، آنها حقیقتاً آنجا به او خندیدند. رئیس اصلی به دنبال سرکارگر فرستاده بود، یا... هیچ‌یک از دختران چیزی در این‌باره نشنیده بودند و این برایشان یک امر اسرارآمیز بود. این هم به همین صورت است. مسلماً همین‌طور است.

۹۶. ولی این دختر در مواجهه با تمام اینها، فقط به اینکه به او به دنبالش خواهد آمد، ایمان داشت.

۹۷. پس آنها حسابی به او خندیدند. دستانشان را دور یکدیگر حلقه کرده و دور او می‌رقصیدند. می‌گفتند: "هاهاه!" می‌دانید، می‌خندیدند، این‌گونه و می‌گفتند: "دختر ساده‌ی بینوا."

۹۸. او همچنان آنجا ایستاده بود و شرمنده نبود. او گل‌هایش را در دست گرفته بود و لباس عروسی خود را مهیا کرده بود، می‌دانید او سخت تلاش کرده بود. می‌دانید. "عروس او خود را مهیا ساخته است." او با گل‌هایی در دست، منتظر است.

۹۹. آنها می‌گفتند: "به تو گفتیم که این کار اشتباه است، او نمی‌آید."

گفت: "پنج دقیقه‌ی دیگر مانده است." گفت: "او اینجا خواهد بود." او، آنها فقط می‌خندیدند.

۱۰۰. درست در زمانی که ساعت قدیمی پنج دقیقه را نشان داد، صدای تاخت اسب‌ها را شنیدند، خاک زیر چرخ‌ها بلند شده بود. درشکه‌ی قدیمی متوقف شد.

۱۰۱. دختر از بین آنها بیرون پرید و پسر هم از کالسکه بیرون آمد، دختر در آغوش او جای گرفت. پسر گفت: "عزیزم! دیگر همه چیز تمام شد، اقوام فرقه‌ای او آنجا نشسته و در حیرت نظاره‌گر بودند. او به منزل خود در شیکاگو رفت.

۱۰۲. یک وعده‌ی بزرگ دیگر مانند آن را نیز می‌شناسم. "می‌روم تا مکانی را برای شما مهیا کنم؛ برمی‌گردم تا شما را ببرم." شاید بگویند ما دیوانه هستیم. ولی برادر! برای من، هم اکنون، و با گشوده شدن این مهرها بدین صورت، تحت این امر ماوراءالطبیعه، همین‌طور که ساعت زمان به سمت ابدیت می‌رود، تقریباً می‌توانم صدا را بشنوم. می‌توانم ببینم که فرشته آنجا ایستاده می‌گوید، در انتهای پیغام فرشته‌ی هفتم. "دیگر زمانی نخواهد بود." یکی از این روزها، آن عروس وفادار به آغوش عیسی پرواز خواهد کرد، تا به منزل پدر برده شود. همین‌طور که پیش می‌رویم، به این چیزها فکر کنیم.

۱۰۳. توجه کنید به خدمت شیر، کلام؛ گوساله، زحمت قربانی شدن؛ ذکاوت و حکمت اصلاحگران؛ و عصر عقاب که وارد می‌شود، برای این است که این چیزها را مکشوف نموده و نشان بدهد.

۱۰۴. و نیز، در جلسه‌ی شب گذشته با این مهر متوجه گشوده شدن سرّ عظیمی شدیم که کاملاً برخلاف برداشت و درک قبلی من بود. بر فرض درست بودن آن، من همیشه فرضم این بود که درست است و جان‌های زیر مذبح را شهدای مسیحی اولیه در نظر می‌گرفتم. ولی دیشب، هنگامی که خدا آن مهر را برای ما گشود، متوجه شدیم که این به‌هیچ‌وجه ممکن نیست، این آنها نبودند. آنها به جلال رفته بودند، به سمت دیگر منتقل شده و آنجا بودند.

متوجه شدیم که این یهودیانی بودند که در خلال زمان...

۱۰۵. از خواننده شدن یکصد و چهل و چهار هزار تن، که امشب و فردا بدان خواهیم پرداخت. مابین مهر ششم و مهر هفتم، یکصد و چهل و چهار هزار نفر خوانده می‌شوند.

۱۰۶. و بعد می‌بینیم که آنها شهدایی هستند که کشته شده بودند و در عین حال هنوز... جامه‌ی سفید بر تن داشتند، ولی نامشان در دفتر حیات بره بود. و جامه‌ها به آنها داده شد، به هریک از آنها. و به آن پرداختیم، و گمان نمی‌کنم که چیزی در دنیا باشد به غیر از این گروه یهودیان که از یک دوره‌ی پیش از مصیبت عبور کردند. زمانی که، در طول آخرین جنگ‌ها، آنها... آنها-آنها می‌بایست مورد نفرت همگان قرار می‌گرفتند. آישمن میلیون‌ها نفر از آنها را در آلمان کشت. شما اخیراً درباره‌ی محاکمه‌ی او شنیده‌اید. میلیون‌ها انسان بی‌گناه کشته شدند، یهودیان، تنها به دلیل اینکه یهودی بودند و نه هیچ دلیل دیگری.

۱۰۷. کتاب مقدس در اینجا گفت که: "آنها بخاطر شهادتشان از خدا و بخاطر کلام خدا و شهادتی که داشتند، کشته شدند." و متوجه هستیم که عروس، کلام خدا و شهادت عیسی مسیح بود. اما اینها شهادتی از عیسی مسیح نداشتند.

۱۰۸. و می‌بینیم کتاب مقدس در رومیان ۱۱ می‌گوید که: "تمامی اسرائیل، اسرائیل پیش‌برگزیده، نجات خواهد یافت." این را می‌دانیم و در آنجا این جان‌ها را دیدیم.

۱۰۹. اکنون ببینید که چقدر نزدیک است. چرا این نمی‌توانست در گذشته باشد؟ چون قبلاً اتفاق نیفتاده بود. اکنون می‌توانید این را درک کنید. می‌بینید. روح‌القدس عظیم، وقوع تمام این امور را در خلال ادوار و زمان‌ها دیده بود و اکنون مکشوف گشته است و بعد شما به آنجا نظر می‌کنید و می‌بینید که حقیقت است. آنجا جایی است که در آن قرار دارد.

۱۱۰. حال، این شهدای دوران مصیبت، یا قبل از مصیبت توسط آישمن است. حال، آنها تنها نمادی از شهدای یکصد و چهل و چهار هزار تن هستند که ما بین مهر ششم و هفتم به آن

خواهیم پرداخت.

۱۱۱. و مهر هفتم فقط یک چیز است، فقط همین، و این، "خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان است." و فقط خدا قادر به مکشوف ساختن آن است، در هیچ کجا حتی در نماد و نشانه هم بیان نشده است. این مربوط به فردا شب است. برای من دعا کنید.

۱۱۲. حال همین طور که به مهر ششم می‌پردازیم، به خوبی دقت کنید. اکنون که به مهر ششم می‌پردازیم، باشد که پدر آسمانی ما را امداد نماید. اکنون آیه‌ی دوازدهم از باب ششم.

و چون مهر ششم را گشود... دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس
پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛

و ستارگان آسمان... بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت
به حرکت آمده، میوه‌های نارس خود را می‌افشانند.

و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان
خود منتقل گشت.

و پادشاهان زمین و بزرگان و سپهسالاران و دولتمردان و جباران... و هر غلام و
آزاد خود را در مغازه‌ها و صخره‌های کوه‌ها پنهان کردند.

۱۱۳. متوجه این شدید؟ آنها را ببینید، «جباران»، آنها چه کار کرده‌اند؟ "از خمر زناى فاحشه
سرمست شده‌اند." می‌بینید؟ این دقیقاً همان نوع افرادی هستند که از خمر وی نوشیدند،
می‌بینید؟

و به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گویند که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن
تخت نشین و از غضب بره.

زیرا روز عظیم غضب او رسیده است و کیست که می‌تواند ایستاد؟

۱۱۴. چه معارفه‌ای... می‌بینید. اکنون سوار و وحش‌های او، و حیواناتی که در پاسخ به او

بودند، دیگر دیده نمی‌شوند. در آن زمان ما به بالا برده شده‌ایم، جان‌های زیر مذبح را می‌بینیم، اکنون این، از زمان، این شهدا، یهودیان ارتودکس هستند که در ایمان مسیحی مردند... یا در ایمان مذهبی، چون نمی‌توانستند که مسیحی باشند.

۱۱۵. به یاد داشته باشید، خدا چشمان آنها را کور کرده بود و برای مدت طولانی کور خواهند بود، تا زمانی که کلیسای امت‌ها از راه برداشته شده و به بالا برده شده باشد. چون خدا با این دو قوم هم‌زمان کار نمی‌کند، چون کاملاً برخلاف کلام اوست.

۱۱۶. به یاد داشته باشید، او همواره با اسرائیل بعنوان یک قوم کار می‌کند. این قوم اسرائیل است.

۱۱۷. اما در مورد امت‌ها، در فرد عمل می‌کند. به قومی که از میان امت‌ها برگرفته شده است. و این می‌بایست، امت‌ها، می‌بایست... از تمامی اقوام جهان تشکیل می‌شد، پس هر از گاهی یک یهودی بدان وارد می‌شود. می‌بینید؟ درست مانند یک عرب، یک ایرلندی، و هندی یا هر چیز دیگری، این تمام اقوام جهان است، که در کنار هم دسته گل عروس را تشکیل می‌دهد.

۱۱۸. تا زمانی که نوبت به کار کردن با اسرائیل می‌رسد، در این آخرین بخش از هفتادمین هفته، او با آنها بعنوان یک قوم کار می‌کند، کار امت‌ها به پایان رسیده است. زمان بسیار نزدیک است، شاید هم همین امشب باشد، که خدا کاملاً از امت‌ها برخوردار گشت. دقیقاً، او چنین گفت: "دیوارهای اورشلیم را پایمال خواهند کرد، تا زمانی که دوره‌ی امت‌ها به اتمام رسیده باشد، زمان به انتها رسیده است." بله، آقا!

۱۱۹. و بعد: "هر که خبیث است باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند." می‌بینید؟

۱۲۰. و دیگر خونی بر تخت... در قدس نیست. دیگر خونی بر مذبح نیست. قربانی برداشته

شده و چیزی باقی نیست به جز رعد و داوری. و این دقیقاً چیزی است که امشب اینجا ریخته شده است. می بینید، بره... عمل شفاعت خود را ترک گفته است. عمل شفاعت بر روی تخت به تمام رسیده است و قربانی، همان طور که به کاملیت آن را در نماد دیدیم، خویشاوند و رهانده، بره‌ی آغشته به خونی که پیش آمد، بره‌ای که ذبح شده بود، یک بره‌ی خونین، که کشته شده بود، مضروب شده بود، پیش آمد و کتاب را از دست او گرفت. این یعنی، ایام به سرآمده است. او اکنون دارد می‌آید تا آنچه را که فدیہ کرده است، مطالبه نماید. آمین! این یک حس‌ی درون من ایجاد می‌کند.

۱۲۱. و می‌بینیم که یوحنا گفت: "و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد." پس تمام طبیعت مختل شد. می‌بینید؟

۱۲۲. خدا در حال انجام کارهای بزرگی بوده، مانند شفای بیماران، گشودن چشمان کوران، و انجام کارهای عظیم.

۱۲۳. ولی، در اینجا مشاهده می‌کنیم که طبیعت، بله، تمام طبیعت دچار آشفتگی شد. ببینید که چه اتفاقی رخ داد. "زلزله، تاریک شدن آفتاب، عدم تابش ماه، فرو افتادن ستارگان." و همه‌ی این چیزها درست در زمان گشوده شدن مهر ششم اتفاق افتاد. این زمانی است که اتفاق می‌افتد، بلافاصله پس از اعلام کردن این شهدا، می‌بینید. شهدا به اتمام رسیده بودند.

۱۲۴. اکنون می‌بینید که ما دقیقاً در آستانه‌ی آن زمان هستیم. ممکن است، هر آن ممکن است، چون کلیسا تقریباً مهیای صعود خویش است. اما به خاطر داشته باشید، زمانی که این اتفاق‌ها رخ بدهند، عروس اینجا نخواهد بود. این زمان مصیبت‌هاست، زمان تطهیر کلیسا، این برایش مقرر شده تا از آن عبور کند، نه عروس. او عروس نازنین خویش را خارج کرده است. بله، آقا! عروس، او عروس را فدیہ کرده است. این به نوعی... این انتخاب خود اوست. گزینش خود او، مثل هر مردی که عروس خود را برمی‌گیرد. می‌بینید؟ حال، زمین لرزه...

۱۲۵. حال بیاید آیات مختلف را با هم مقایسه کنیم. می‌خواهم... قلم و کاغذ همراه دارید؟

می‌خواهم کاری برایم انجام بدهید. اگر می‌خواهید بنویسید، این را بنویسید، مگر اینکه بخواهید نوار را تهیه کنید. اکنون ما... می‌خواهم که این را با من بخوانید.

۱۲۶. آیات مختلف مربوط به این رویداد بزرگ را مقایسه می‌کنیم، یا این سرّ عظیم، یا راز که تحت مهر ششم کتاب رستگاری بود، برای ما روشن بشود. اکنون به یاد داشته باشید، اینها اسرار مخفی بودند و شش مهر، همه با هم، یک کتاب بزرگ هستند. شش طومار به همراه هم، و این تمام کتاب رستگاری را باز می‌کند. این طریقی است که تمام زمین فدیّه شده بود.

۱۲۷. به همین دلیل بود که یوحنا گریست، چون اگر کسی قادر نبود که کتاب را دریافت کند، تمام خلقت، همه چیز فنا می‌شد. جهان برمی‌گشت به اتم‌ها و ملکول‌ها و نور کیهانی و دیگر حتی خلقتی و شخصی و هیچ چیز دیگری باقی نبود. چون آدم حق خود بر آن کتاب را از دست داده بود. او زمانی که به همسر خود گوش کرد، آن را از دست داد. و زن هم بجای کلام خدا به استدلال‌های شیطان گوش کرده بود. می‌بینید؟ این توقیف شده بود.

۱۲۸. بعد، نمی‌توانست به دستان کثیف شیطان بیفتد، که با وسوسه زن را از راه به در کرد. پس بنابراین، کتاب به مالک اصلی آن بازگشت، چنان‌که هر سند قطعی چنین خواهد کرد. می‌بینید، برمی‌گردد به مالک اصلی آن، و آن مالک خدا بود، خالق، که آن را ساخته بود. و او آن را در اختیار دارد.

۱۲۹. و یک بهایی وجود دارد، آن هم رستگاری است. یک بهایی برای رستگاری هست، و کسی نبود که قادر به انجام آن باشد. پس او گفت، او شریعت خود را ساخت، قانون خویشاوند رهنانده‌ی خویش را، بعد، نتوانستند کسی را بیابند. هر انسانی با آمیزش جنسی متولد شده بود، توسط اشتیاق جنسی، او در گناه اولیه بوده، شیطان و حوا، پس نمی‌توانست این کار را بکند. در او چیزی نیست. نه پاپ مقدس، کشیش، دکتر الهیات، هر کسی که باشد، هیچ‌کس شایسته نبود. و نمی‌توانست یک فرشته باشد، چون باید خویشاوند می‌بود، می‌بایست یک انسان می‌بود.

۱۳۰. پس خدا خودش شد خویشاوند، با گرفتن یک جسم، از طریق باکره‌زایی. و او خون خویش را ریخت. این خون یک یهودی نبود. خون یک غیر یهودی نبود. این خون خدا بود. می‌بینید؟ کتاب مقدس می‌گوید: "ما به واسطه‌ی خون خدا نجات یافتیم."^{۱۳}

۱۳۱. فرزند، خون پدر را دریافت می‌کند، این را می‌دانیم. همه چیز در جنس مذکر، هموگلوبین را تولید می‌کند... و متوجه می‌شویم، مانند تخم گذاشتن مرغ، او می‌تواند تخم بگذارد، ولی اگر خروس، یا جفت او، با او نبوده باشد، بارور، جوجه نخواهد شد، چون بارور نیست. زن فقط یک پرورش‌دهنده است که حامل تخم است. ولی تخم... نطفه از جنس مذکر می‌آید.

۱۳۲. در این مورد، جنس مذکر خود خدا بود. این گونه است که می‌گوییم، بالا پایین است، و بزرگ کوچک است. خدا آن قدر بزرگ بود تا جایی که خودش را در قالب یک چیز کوچک، در یک نطفه‌ی کوچک، در رحم یک باکره شکل داد. و در حول آن، او سلول‌ها و خون را پرورش داد. او متولد شد و بر زمین رشد کرد. و از آن شروع، دست نخورده، بدون شوق جنسی در آن، به هیچ عنوان.

۱۳۳. و بعد او آن خون را داد، چون خویشاوند ما شده بود. و او خویشاوند و رهاننده بود. و او آن خون را ریخت، آزادانه. مجبور نبود، ولی آزادانه آن را داد تا فدیة کند.

۱۳۴. سپس او بر مذبح خدا قرار می‌گیرد و در آنجا منتظر می‌ماند، درحالی که خدا کتاب رستگاری را در دست دارد. و بره‌ی خونین بر مذبح قربانی می‌ایستد. بره آنجاست، تا فدیة کند، تا شفاعت کند.

۱۳۵. چطور کسی جرأت می‌کند که بگوید مریم، یا هر انسان فانی دیگری می‌تواند یک شافی باشد! نمی‌توانید شفاعت کنید، مگر اینکه خونی در آنجا باشد. بله، آقا! "در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد."^{۱۴} این چیزی است که

^{۱۳} اشاره به رومیان ۹:۵

^{۱۴} اول تیموتائوس ۲:۵

کتاب مقدس می‌گوید. او آنجا ایستاده، تا زمانی که آخرین جان فدیہ شده باشد، سپس می‌آید و آنچه فدیہ نموده است را مطالبه می‌نماید. او، چه پدر عظیمی است!

۱۳۶. اکنون به خاطر داشته باشید، همواره چنین تعلیم داده‌ام که: "به گواه دو یا سه نفر، هر کلامی استوار می‌گردد." ^{۱۵} و کلام، درست مثل آنکه شما نمی‌توانید یک آیه را بگیرید و چیزی را اثبات کنید، مگر اینکه چیز دیگری در تطابق با آن وجود داشته باشد. می‌بینید؟

۱۳۷. می‌بینید، می‌توانم یک آیه را بگیرم که می‌گوید: "یهودا رفت و خود را حلق‌آویز کرد." و یک آیه‌ی دیگر را بگیرم و بگویم: "تو نیز برو و چنین بکن." می‌بینید؟ این با مابقی کلام همخوانی ندارد.

۱۳۸. و با خود فکر کردم، تحت مهر ششم از زمانی که روح‌القدس آن را گشود، و دیدم که چه بود. آن وقت فکر کردم که خوب است امشب به کلاس حاضر، چیزی کمی متفاوت ارائه کنم. می‌بینید؟ چون، ممکن است اینکه همواره به صحبت کردن من گوش کنید، کمی خسته کننده باشد، پس فکر کردم که کار متفاوتی انجام دهیم.

۱۳۹. اکنون توجه کنید. این رویداد بزرگ تحت کتاب سرّ رستگاری مهر شده بود. اکنون بره این را در دست خود دارد و می‌خواهد آن را بگشاید.

۱۴۰. اکنون نگاه کنیم به متی باب بیست و چهارم، خود بره است که صحبت می‌کند. حال، هر کسی می‌داند که مسیح مؤلف تمام کتاب است، تا جایی که بدان مربوط می‌شود. ولی این سخنرانی او در اینجاست، یا-یا موعظه‌ی او برای قوم، بسیار خوب، برای یهودیان.

۱۴۱. اکنون می‌خواهم کتابتان را این گونه در متی ۲۴ و این گونه در مکاشفه ۶ باز کنید [برادر برانهام کتاب مقدسش را در این دو باب باز می‌کند.] و بیایید یک چیزی را اینجا با هم مقایسه کنیم.

۱۴۲. حال، به این دقت کنید، و می‌توانید متوجه شوید که چگونه است. می‌بینید، چیزی که بره در/ اینجا دارد نشان می‌دهد، دقیقاً در نماد، چیزی که/ اینجا در کلام گفت دقیقاً آن را انجام می‌دهد،/ این آن را تأیید می‌کند. حال، همه‌اش همین است،/ اینجا... اینجا دارد از آن صحبت می‌کند، و/ اینجا جایی است که این اتفاق افتاده است. می‌بینید؟ این یک اثبات کامل است.

۱۴۳. اکنون نگاه کنیم به باب بیست و چهارم متی، و مکاشفه باب شش، و با انجیل متی باب ۲۴ مقایسه کنیم. همه‌ی ما می‌دانیم که این بابی است که هر محقق یا هر کسی بدان اشاره می‌کند تا- تا در مورد مقطع مصیبت‌ها صحبت کند. همواره از متی باب بیست و چهار یاد می‌شود. و اکنون... اگر چنین باشد، اکنون ما... چون می‌دانیم که مهر ششم، مهر داوری است. مهر داوری است، دقیقاً چیزی است که هست.

۱۴۴. حال، می‌بینید، ما تاخت ضد مسیح را شاهد بوده‌ایم. رفتن کلیسا را دیده‌ایم، این اکنون به اتمام رسیده است، به بالا رفته است. سپس شهدا را می‌بینیم، شهدای یهودی، آن‌سو، زیر مذبح. اکنون اینجا پیش آمدن داوری است بر مردمی که...

۱۴۵. یکصد و چهل و چهار هزار یهودی نجات یافته از این مصیبت داوری پیش می‌آیند. به شما اثبات خواهم نمود که آنها یهودی هستند و نه امت‌ها... آنها هیچ ارتباطی با عروس ندارند، حتی اندکی. عروس، شاهد رفتن و صعود عروس بوده‌ایم. آن را نمی‌توانید در هیچ جای دیگری قرار دهید؛ دیگر تا باب ۱۹ کتاب اعمال باز نمی‌گردد.

۱۴۶. حال توجه داشته باشید. زیرا، مهر ششم، مهر داوری خداست.

۱۴۷. اکنون اینجا، شروع کنیم و انجیل متی باب ۲۴ را با هم بخوانیم. اینجا می‌خواهم چیزی را به شما بدهم که به تازگی برای یافتنش جستجو کردم. متی، از ۱ تا ۳، خوب، جایی است که می‌خواهیم ابتدا قرائت کنیم.

پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت‌های

هیكل را بدو نشان دهند.

عیسی ایشان را گفت، آیا همه‌ی این چیزها را نمی‌بینید؟ هر آینه به شما می‌گویم در اینجا... سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود.

اینک (آیه‌ی ۳) چون به... کوه... زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند به ما بگو که این امر کی واقع می‌شود؟ و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟

۱۴۸. همین‌جا مکث کنیم. این سه آیه، در حقیقت در عصر روز سه‌شنبه اتفاق افتاد. چهارم آپریل سال ۳۰، بعد از میلاد. دو آیه‌ی نخست در بعدازظهر روز... چهارم آپریل سال ۳۰ بعد از میلاد اتفاق افتادند و سومین آیه در غروب سه‌شنبه یعنی همان روز اتفاق افتاد. می‌بینید؟

۱۴۹. آنها به هیكل آمده بودند و این چیزها را از او می‌پرسیدند. "این چه می‌شود؟ و این چه می‌شود؟ به این معبد عظیم نگاه کن! آیا این عالی نیست؟" او گفت: "سنگی بر سنگی قرار نخواهد گرفت."

۱۵۰. سپس به بالای کوه رفت و نشست، می‌بینید. آنجاست که او شروع می‌کند، در بعدازظهر است. و زمانی که این کار را کردند، آن بالا از او سؤال کردند و پرسیدند "می‌خواهیم یک چیزی را بدانیم."

۱۵۱. اکنون توجه داشته باشید، این سه سؤالی است که توسط یهودیان، یعنی شاگردانش مطرح شد. سه سؤال پرسیده شد. حال دقت کنید. "چه" اولین، اولین، "چه...؟" این امور کی واقع می‌شوند، کی؟ "سنگی بر سنگی باقی نخواهد ماند؟" سؤال دوم، "نشان آمدن تو چیست؟" و نشان انقضای عالم چیست؟ می‌بینید؟ سه سؤال هست.

۱۵۲. حال، اینجا جایی است که خیلی از افراد دچار اشتباه می‌شوند. آنها، اینها را دوباره به همان دوره اطلاق می‌کنند، درحالی که او دارد به سه پرسش پاسخ می‌دهد. آنها...

۱۵۳. دقت کنید که چقدر زیباست، آیه‌ی سوم، آخرین عبارت آیه‌ی سوم. "و چه خواهد بود...؟" نخست، آنها او را به کوه زیتون خواندند، بطور خصوصی. "به ما بگو این امور کی واقع خواهد شد؟" سؤال اول... "نشان آمدن تو چیست؟" سؤال دوم. "نشانه‌ی انقضای عالم چیست؟" سؤال شماره‌ی سه. می‌بینید؟ سه پرسش متفاوت پرسیده شده است. حال، می‌خواهم برگردید و ببینید که عیسی چگونه درباره‌ی این امور به آنها پاسخ می‌دهد.

۱۵۴. اوه، این زیباست! من... من را وامی‌دارد. من-من-من... عبارتی که آن شب استفاده کردیم، چه بود؟ [جماعت می‌گویند: "تهییج"] تهییج مکاشفه! توجه کنید.

۱۵۵. حال برویم به مهر اول از مهرهای این کتاب، این مهر نخست را با این اولین سؤال مقایسه می‌کنیم.

۱۵۶. و هر پرسش، کاملاً مقایسه کنید، و ببینید که آیا اینها دست در دست یکدیگر نیستند، درست مانند همان کاری که برای گشایش این مهرهای دیگر انجام دادیم، با عصر کلیسایی و همه چیز، دقیقاً همان. این مهر است، کاملاً گشوده شده، حال توجه کنید. حال می‌خواهیم ابتدا بخوانیم... "سپس به آنها چنین پاسخ داد..." و بعد او شروع به پاسخ دادن می‌کند، و می‌خواهیم که آن را با مهرها مقایسه کنیم.

۱۵۷. حال دقت کنید... مهر اول در مکاشفه ۱:۶ و ۲ است. اکنون ۱:۶ و ۲ را می‌خوانیم.

و دیدم... چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید، بیا و ببین.

و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه‌کننده و تا غلبه نماید.

۱۵۸. دیدیم که این شخص که بود؟ [جماعت می‌گویند: "ضدمسیح"] ضدمسیح. متی ۴:۲۴

عیسی در جواب ایشان گفت، زنهار کسی شما را گمراه نکند.

و آن روز که سبابه به نام من آمده، خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.

۱۵۹. می‌بینید؟ ضد مسیح. این مهر شماس است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ او اینجا آن را گفت و در اینجا آنها یک مهر را می‌کشایند، و ایناهاش، کاملاً به همان صورت.

۱۶۰. حال مهر دوم، متی ۶:۲۴ مکاشفه ۳:۶ و ۴، حال دقت کنید متی ۶:۲۴. ببینیم چه می‌گوید: و جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید. زنهار مضطرب مشوید، زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن آنها هنوز نیست.

۱۶۱. بسیار خب، حال پردازیم به مهر دوم، مکاشفه ۳:۶... ۲. دقت کنید که چه می‌گوید.

و چون مهر دوم را گشود حیوان دوم را شنیدم که می‌گوید، بیا و ببین.

و اسبی دیگر آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد تا یکدیگر را بکشند و به وی شمشیری بزرگ داده شد.

۱۶۲. کاملاً و دقیقاً بدان صورت! او! دوست دارم که کلام، خودش پاسخ بدهد. شما دوست دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] روح القدس تمام آن را مکتوب کرده، و او قادر است که آن را مکشوف سازد.

۱۶۳. حال توجه کنیم به مهر سوم. این قحطی است. اکنون، متی ۷:۲۴ و ۸ آیات ۷ و ۸ متی را در نظر بگیریم.

زیرا قومی با قوم و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها... و بیاها... و زلزله‌ها در جای‌ها پدید آید.

اما همه‌ی اینها آغاز دردهای زه است.

۱۶۴. می بینید، حال دارید پیش می آید. اکنون، مکاشفه، در باب ششم، حال می خواهیم مهر سوم را باز کنیم، این در مکاشفه ۵:۶ و ۶ دیده می شود.

و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می گوید، بیا و ببین. و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی به دست خود دارد.

و از میان چهار حیوان آوازی، شنیدم که می گوید: یک هشت... به یک دینار...
یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب... ضرر مرسان.

۱۶۵. قحطی! می بینید، دقیقاً همین مهر، همان چیزی که عیسی گفت. بسیار خب.

۱۶۶. مهر چهارم، «وباها» و «موت» توجه کنید، متی ۲۴. آیه ۸ را خواهیم خواند، آیات ۱ و ۸، به گمانم همین باشد، درباره ی این مهر چهارم، اینجا یادداشت کرده ام. بسیار خب.

۱۶۷. در این قسمت چه چیزی را خواندم؟ بخش اشتباهی را خواندم؟ بله، این را علامت زده ام، بله، اینجا هستیم. حال می خواهیم... ادامه می دهیم. بسیار خب.

۱۶۸. حال از آیه ی هفتم شروع کنیم، درباره ی این مهر چهارم، و در مکاشفه ۷:۶ و ۸ یکی پس از دیگری، در مکاشفه.

۱۶۹. اکنون آیات ۷ و ۸ از متی ۲۴ را بخوانیم. بسیار خب.

زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی ها... و وباها و زلزله ها در جای ها پدید آید.

اما همه ی اینها آغاز دردهای زه است.

۱۷۰. حال مهر چهارم، همین طور که اینجا می خوانیم... مهر چهارم، آیات ۷ و ۸ را شامل می شود.

و چون مهر چهارم را گشود... حیوان چهارم را شنیدم که می گوید بیا و ببین.

و دیدم که اینک اسبی زرد...

۱۷۱. صبر کنید. این را به اشتباه یادداشت کرده‌ام. بله، بله. یک دقیقه. حال، ۷ و ۸.

۱۷۲. حال بینیم، متی ۷:۲۴ و ۸ بینیم. به آن خواهیم پرداخت. این مهر سوم است که باز می‌شود، این طور نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] متی ۷:۲۴ و ۸ عذر می‌خواهم. حال این باران را می‌گشاید، یا قحطی را، قحطی را آغاز می‌کند. بسیار خوب.

۱۷۳. حال، «وباها» و «موت»، بله، آقا! اکنون به این می‌رسیم. ۷ و ۸ این مهر چهارم خواهد بود. بینیم که مهر چهارم را کجا می‌بینیم. "و چون مهر-مهر چهارم را گشود..." بله، این سوار اسب زرد رنگ است. «موت» می‌بینید.

و دیدم که اینک اسبی زرد رنگ و کسی... کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می‌آید... و به آن دو اختیار بر یک ربع... زمین داده شده تا به شمشیر و قحط و موت و با وحوش زمین بکشند.

۱۷۴. حال، می‌بینید، این «موت» بود.

۱۷۵. حال، مهر پنجم، متی ۹:۲۴-۱۳. حال، باز بینیم که آیا این را درست متوجه شدم یا نه. می‌بینید؟

آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت (بفرمایید) و جمیع امت‌ها به جهت اسم من از شما نفرت کنند. و آنگاه...

و در آن زمان بسیاری خیانت می‌کنند... بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند.

و بسا انبیای کذب ظاهر شده... بسیاری را گمراه کنند.

و به جهت افزونی گناه، محبت بسیاری سرد خواهد شد.

لیکن هر که... تا به انتها صبر کند، نجات یابد.

۱۷۶. حال، اکنون در مهر پنجم هستیم، و این مربوط به شب گذشته بود. " شما را تسلیم نموده به یکدیگر خیانت می کنند." و این چیزها.

۱۷۷. و حال دقت کنید به مهر ششم، ۹:۶ تا ۱۱. حال به آن پردازیم. مکاشفه ۹:۶ تا ۱۱.

و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مدیج دیدیم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛

که به آوازی بلند صدا کرده، می گفتند، ای خداوند قدوس... و حق! تا به کی انصاف نمی نمایی... و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی کشی؟

آنگاه به هر یکی از ایشان جامه ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم قطاران... که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۱۷۸. حال، می بینید، تحت مهر پنجم می بینیم که شهادت بود.

۱۷۹. و در ۹:۲۴ و در اینجا ما... تا ۱۳، متوجه می شویم که شهید شدن بود. " شما را تسلیم نموده، خواهند کشت." و چیزهای دیگری می بینید، همین مهر باز شده است.

۱۸۰. اکنون مهر ششم، همانی است که داریم به آن می رسیم. متی ۲۹:۲۴ و ۳۰، متی ۲۴ و پردازیم به آیات ۲۹ و ۳۰.

حال، همچنین می توانیم به مکاشفه ۱۲:۶ تا ۱۷ نیز پردازیم.

۱۸۱. این دقیقاً چیزی است که خواندیم. حال به این گوش کنید، چیزی که عیسی گفت، در متی... ۲۹، متی ۲۹:۲۴ و ۳۰.

و فوراً بعد از مصیبت آن ایام...

۱۸۲. چه؟ زمانی که... این مصیبت، این مصیبت اولیه‌ای که آنها از آن عبور نمودند، می‌بینید.
... آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را نهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و
قوت‌های... افلاک متزلزل گردد.

آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین
سینه‌زنی کنند و پسرانسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم
می‌آید.

۱۸۳. حال، در مکاشفه، مهر ششم را می‌خوانیم، همانی که امشب بدان می‌پردازیم.

و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس
پشمی سیاه گردید (می‌بینید؟) و تمام ماه چون خون گشت!

و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به
حرکت آمده... میوه‌های نارس خود را می‌افشاند.

و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان
خود منتقل گشت.

و پادشاهان زمین و بزرگان و سپهسالاران و دولتمردان و جباران و هر غلام... و
آزاد خود را در... مغازه‌ها و صخره‌های کوه‌ها پنهان کردند.

و به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گویند که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید. از روی آن
تخت‌نشین و از غضب بره؛

زیرا روز عظیم غضب او رسیده است... و کیست که می‌تواند ایستاد؟

۱۸۴. دقیقاً در کاملیت، حال برگردید و ببینید که عیسی اینجا در متی ۲۴:۲۹ چه گفته است،
گوش کنید، «بعد از...» این آیشنم و چیزهای دیگر.

و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد... و ماه نور خود را ندهد... و ستارگان از آسمان فرو ریزند... و قوت‌های... افلاک متزلزل گردد.
حالا دقت کنید.

آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد و آنها خواهند فهمید... و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسرانسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید.

و... فرشتگان خود را با صور آواز بلند فرستاده... برگزیدگان او را از بادهای اربعه... از کران تا به کران فلک... فراهم خواهند آورد.

۱۸۵. می‌بینید، کاملاً دقیق، در مقایسه چیزی که عیسی در متی ۲۴ گفت، و آنچه که مکشوف کننده‌ی اینجا در مهر ششم باز کرد، دقیقاً به همان صورت است و عیسی داشت از مقطع مصیبت‌ها صحبت می‌کرد. [برادر برانهام سه بار روی منبر می‌زند.] می‌بینید؟

۱۸۶. نخست، از او پرسیده شد که این امور کی خواهد بود، چه زمانی معبد ویران خواهد شد. او به آن پاسخ داد. سؤال بعدی که پرسیده شد، چه زمانی خواهد بود که... عصر شهادت خواهد آمد. و هنگامی که این انجام شود. ضد مسیح کی خواهد برخاست، و چه زمانی ضد مسیح هیکل را تباہ خواهد ساخت.

۱۸۷. دانیال. می‌توانیم به دانیال برگردیم و به دانیال بیردازیم، زمانی که او گفت، که این رئیس خواهد آمد. شما خوانندگان این را می‌دانید. و او باید چه کاری انجام دهد؟ او قربانی روزانه را موقوف می‌کند، و هر آنچه که در طول آن زمان در جریان باشد.

۱۸۸. حتی عیسی در صحبت از آن در اینجا بدان تأکید کرد. گفت: "پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس برپا شده ببینید." [برادر برانهام سه بار روی منبر می‌زند.] این چیست؟ زمانی که هیکل را به آتش کشیدند، مسجد عمر بجایش بنا شد. "آنگاه هر که در کوهستان باشد... هر که بر بام باشد، به جهت برداشتن

وسیله‌ای از خانه به زیر نیاید. و هر کس در مزرعه است، برنگردد. زیرا که دوران مشقت خواهد بود." می‌بینید؟ و تمام این چیزها تحقق یافته و آنها را پیش برده و این را اثبات می‌کند، برمی‌گرداند به بازگشایی این مهر ششم.

۱۸۹. حال، می‌خواهم که توجه داشته باشید، عیسی... حال، درباره‌ی فردا شب، این بار عیسی از تعلیم مهر هفتم خودداری کرد. در اینجا نیست. بعد از آن او با مثل‌ها ادامه می‌دهد و یوحنا هم در مورد مهر هفتم خودداری می‌کند. هفتمین، آخرین، مهر هفتم، این یک امر عظیم خواهد بود. حتی مکتوب هم نشده است. در مورد مهر هفتم خودداری کردند، هر دو آنها این کار را کردند. و مکشوف کننده، هنگامی که خدا گفت... یوحنا گفت: "در آسمان سکوت برقرار بود." عیسی هرگز کلامی درباره‌ی آن نگفت.

۱۹۰. حال توجه داشته باشید، برگردیم به آیه‌ی ۱۲، توجه کنید، خبری از حیوانی نیست. این آیه‌ی دوازدهم است، در ابتدای مهرها، تا شاهد باز شدن آن باشیم. هیچ حیوانی نیست، مثل، موجود زنده، چنان که در مهر پنجم هم دیدیم. چرا؟ این، در آن سوی عصر انجیل اتفاق افتاده است در مقطع مصیبت‌ها. این مهر ششم، دوران مصیبت‌هاست. این چیزی است که اتفاق می‌افتد. عروس صعود کرده است. می‌بینید؟ موجود زنده یا هیچ چیزی نیست که آن را بگوید، این فقط... خدا دیگر مشغول کار با کلیسا نیست، کلیسا صعود کرده است.

۱۹۱. او دارد با اسرائیل کار می‌کند، می‌بینید، این مربوط به آن سوی دیگر است، زمانی است که اسرائیل پیغام ملکوت را توسط دو نبی مکاشفه ۱۱ دریافت می‌کند. به خاطر داشته باشید که اسرائیل یک قوم است، غلام خدا، قوم. و زمانی که اسرائیل به داخل آورده شود، یک مسئله‌ی قومی خواهد بود.

۱۹۲. اسرائیل، عصر پادشاهی، زمانی است که داود... پسر داود بر تخت می‌نشیند، به همین دلیل است که آن زن فریاد زد: "ای پسر داود!" و داود باید... پسر داود. خدا برای داود به خویشتن سوگند خورد که پسر او را بر کرسی وی خواهد نشاند. این یک تخت جاویدان

خواهد بود. می‌بینید؟ انتهایی ندارد. سلیمان این را در نماد در معبد بجا آورد. و عیسی به شاگردان گفت: "سنگی بر سنگی برقرار نخواهد ماند." اما داود سعی می‌کند به آنها بگوید... او باز خواهد گشت.

"چه زمان باز می‌گردی؟"

۱۹۳. "این امور قبل از بازگشت من باید تحقق یابند." و بفرمایید!

اکنون ما به زمان مصیبت می‌پردازیم.

به خاطر داشته باشید هنگامی که سلطنت برپا شود، بر روی زمین...

۱۹۴. حال این ممکن است کمی شوکه کننده باشد. و اگر سؤالی داشتید، می‌توانید از من بپرسید، اگر تمایل داشتید، بعد از اینکه نوبت به سؤالات رسید، و آن را مطرح کنید، البته در صورتی که از آن آگاهی ندارید.

۱۹۵. در زمان سلطنت هزارساله، این اسرائیل است که یک قوم است، دوازده سبط بعنوان یک قوم.

۱۹۶. ولی عروس در قصر است. او اکنون ملکه است. او نکاح کرده است. و تمامی زمین به این شهر، یعنی اورشلیم آمده و جلال آن را به آنجا خواهد آورد. "و دروازه‌ها به هنگام شب بسته نخواهد شد، چون در آنجا شبی نخواهد بود." می‌بینید؟ دروازه‌ها همواره باز خواهند بود. "و پادشاهان جهان" مکاشفه ۲۲، "جلال و اکرام خود را به آن خواهند آورد،" اما عروس در آنجا به همراه بره است. "اوه خداوند! می‌توانید این را آنجا ببینید! نه... عروس قرار نیست در تاکستان مشغول کار باشد. نه، آقا! او عروس است، او ملکه‌ی پادشاه است. این دیگران هستند که باید آن بیرون مشغول کار باشند، قوم، نه عروس. آمین! بسیار خب.

۱۹۷. حال به این پیغام‌ها توجه کنید. این پیغام آوران مکاشفه... ۱۲، دو نبی، آنها چنین موعظه خواهند نمود که "ملکوت نزدیک است." می‌بینید؟ ملکوت آسمان باید برپا گردد. زمان،

آخرین سه سال و نیم از هفتادمین هفته‌ی دانیال، وعده داده شده به یهودیان، به قوم او. اکنون به یاد داشته باشید، برای اثبات آن که این آخرین بخش هفتادمین هفته‌ی دانیال است... سؤالی در مورد آن برای فردا شب دارم. می‌بینید؟

۱۹۸. حال، هفتاد هفته وعده داده شده بود، که هفت سال بود و در میان هفت هفته، ماشیح باید منقطع می‌شد، تا قربانی گردد. او می‌بایست سه سال و نیم نبوت می‌کرد، و بعد منقطع می‌شد، به جهت قربانی قوم. و هنوز زمانی مقرر است، آن سه سال و نیم هنوز برای اسرائیل مقرر است. سپس، وقتی ماشیح منقطع گشت، یهود کور گشت تا نتواند ببیند که این ماشیح بوده است.

۱۹۹. و بعد، هنگامی که ماشیح منقطع گشت، انجیل و عصر فیض بر امت‌ها آمد. و آنها پیش می‌آیند، و خدا یکی را از اینجا و آنجا و اینجا و آنجا بیرون کشید و تحت پیغام آوران آنها را کنار گذارد. و آنها را اینجا و آنجا، اینجا و آنجا تحت پیغام آوران، کنار گذارد.

۲۰۰. او نخستین پیغام آور خود را فرستاد و او موعظه کرد، و یک کرنا نواخته شد، که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. و بعد، کرنا همواره برای اعلام جنگ بود. پیغام آور، فرشته به روی زمین می‌آید، پیغام آور آن زمان مانند لوتر، مانند هر پیغام آور دیگری که از آن صحبت کرده‌ایم. او چه کار می‌کند؟ او از راه می‌رسد، یک مهر گشوده می‌شود، مکشوف می‌گردد. یک کرنا نواخته می‌شود، اعلام جنگ می‌شود و آنها خارج می‌شوند. و بعد پیغام آور می‌میرد. او گروه خویش را مهر می‌کند. آنها وارد شده‌اند. و یک بلا برای آنانی که آن را رد کرده‌اند، نازل می‌گردد. می‌بینید؟

۲۰۱. سپس این ادامه می‌یابد، آنها تشکیلات می‌شوند، و یک تشکیلات دیگر می‌بایند. ما اخیراً به آن پرداختیم. سپس، با یک قوت دیگر خارج می‌شوند، می‌بینید، یک قوت دیگر، یک عصر دیگر کلیسا، یک خدمت دیگر. سپس، وقتی می‌آید، خدا با خدمت خود از راه می‌رسد. می‌بینید. ضد یعنی «مخالف، علیه»، «برخلاف»، آنها در کنار هم حرکت می‌کنند.

۲۰۲. می‌خواهم به یک نکته‌ی ظریف دقت کنید. درست در زمانی که قائن روی زمین آمد، هابیل هم روی زمین آمد. می‌خواهم توجه داشته باشید، درست هنگامی که مسیح روی زمین آمد، یهودا هم روی زمین آمد. در زمانی که مسیح زمین را ترک گفت، یهودا هم از زمین خارج شد. در زمانی که روح‌القدس ریخته شد، روح ضد‌مسیح هم ریخته شد. درست در زمانی که روح‌القدس در ایام آخر دارد خودش را مکشوف می‌کند، ضد‌مسیح دارد چهره‌ی خود را نمایان می‌کند، که از طریق سیاست و این قبیل چیزها پیش می‌آید و درست در هنگامی که ضد‌مسیح کاملاً خود را وارد صحنه می‌سازد، خدا هم در کمال وارد می‌شود، تا همه چیز را رستگار سازد. می‌بینید، همواره با هم در حرکت هستند. و هر دو آنها، در کنار هم دیده می‌شوند. قائن و هابیل. [برادر برانهاست دستانش را به هم می‌زند]. کلاغ و کبوتر، در کشتی! یهودا و عیسی! و تا انتها می‌توانید این را ببینید.

۲۰۳. بعد موآب را داریم و اسرائیل، هر دو با هم. موآب یک قوم مشرک نبود. نه، آقا! آنها همان قربانی‌ای را می‌گذراندند که اسرائیل می‌گذراند. آنها به همان خدا دعا می‌کردند. دقیقاً. موآب... ثمره‌ی یکی از دختران لوط بود که با پدر خود خوابید و فرزندی به دنیا آورد. و آن فرزند موآب خوانده شد. و قوم موآب و سرزمین موآب پدید آمد. و زمانی که آنها اسرائیل را دیدند، برادر رهایی‌یافته‌ی خود را که می‌آید.

۲۰۴. آنها بنیادگرا بودند، آنها یک فرقه‌ی بزرگ بودند. اسرائیل هیچ فرقه‌ای نداشت. او هر جایی که می‌رفت، در خیمه‌ها ساکن می‌شد. ولی موآب، پادشاهان، نجیب‌زادگان و این قبیل چیزها را داشت. آنها بلعام را در آنجا داشتند، یک-یک نپی کاذب. آنها همه‌ی این چیزها را داشتند. بعد آمدند تا برادر خویش را که رهسپار سرزمین وعده بود و به سمت وعده‌ی خویش می‌رفت، لعنت کنند.

۲۰۵. اسرائیل رفت و از آنها درخواست کرد: "می‌توانم از سرزمین شما عبور کنم؟ اگر گاوآن من آب بنوشند، بهایش را خواهم داد، اگر علف بخورند، بهایش را خواهیم پرداخت."

۲۰۶. موآب گفت: "نه، چنین بیداری را اینجا نخواهی داشت. درست است، چیزی مانند آن

را اینجا بر گزار نخواهی نمود."

۲۰۷. و بعد ببینید که چه کار کرد. او دوباره در شکل ایزابل بازگشت و از طریق آن نبی کاذب، باعث شد تا فرزندان خدا مرتکب خطا بشوند. و زنان موآبی به ازدواج اسرائیل در آمدند و باعث زنا گردیدند.

۲۰۸. و او در همان دوره همان کار را انجام داد. در راه سفر به سرزمین وعده که در آن قرار داریم. او چه کار کرد؟ نبی کاذب آمد و مسبب چنین ازدواجی شد. و کلیسای پروتستان خوانده شد و مسبب فرقه‌ها شد، درست همان کاری که آنها در آن زمان انجام دادند. [برادر برانهام چهار بار روی منبر می‌زند].

۲۰۹. ولی اسرائیل کوچک به حرکت خود ادامه داد. برای مدت زیادی در بیابان تویخ شد، و تمام آن جنگجویان باید می‌مردند، ولی با این حال او به سرزمین وعده وارد شد. بله، بله. همه آنها را مسلح، قبل از عبور از اردن ببینید. ها-ها! این را دوست دارم. اکنون در اینجا داریم به آن دوره می‌رسیم. توجه کنید.

۲۱۰. حال، متوجه شدیم که، این زمان آخرین سه سال و نیم (همان طور که گفتم) از هفتادمین هفته‌ی دانیال است.

۲۱۱. اجازه بدهید کمی بیشتر این را توضیح بدهم. چون کسی را اینجا می‌بینم که همواره به این دقت کرده است، یک معلم، و می‌خواهم منظورم را شفاف بیان کنم.

۲۱۲. به نحوه‌ی ورود هفتاد هفته دقت کنید. زمانی که دانیال رویای زمان آینده را دید، و انتهای یهودیان، ولی در آنجا گفت که هفتاد هفته مقرر شده است. و هفت سال است که در میان آن، ماشیح اینجا خواهد بود، یا منقطع خواهد شد، به جهت قربانی. حال، این دقیقاً چیزی است که اتفاق افتاده است.

۲۱۳. سپس، خدا با امت‌ها کار کرد تا زمانی که قومی به جهت نام خویش از میان آنها

برگزید. به محض اینکه کلیسای امت‌ها به بالا برده شد، او کلیسا را به بالا برد.

۲۱۴. وقتی این کار را کرد، باکراهی نادان، خود کلیسا... عروس به بالا صعود کرده است. و کلیسا به "ظلمت بیرونی، جایی که گریه و فشار دندان بر دندان است." افکنده می‌شود. در همان زمان مصیبت‌ها بر آن قوم نازل می‌شود.

۲۱۵. و درحالی که مصیبت‌ها درحال نازل شدن است، این دو نبی مکاشفه‌ی ۱۱ می‌آیند تا انجیل را برای آنها موعظه کنند. و آنها به مدت هزار و دویست و شصت روز موعظه می‌کنند. می‌بینید؟ خب، با هر ماه سی روزه چنان که تقویم واقعی به آن صورت است، دقیقاً به همین صورت می‌شود، دقیقاً سه سال و نیم. این هفتادمین بخش دانیال یعنی آخرین بخش هفتادمین هفته است. می‌بینید؟

خدا در اینجا با اسرائیل سروکاری نداشته است. خیر، قربان!

۲۱۶. یک برادر مدتی قبل از من پرسید گفت: "آیا باید بروم به... "یک-یک-برادری اینجا در کلیسا، یک برادر عزیز و گرانقدر، گفت: "می‌خواهم به اسرائیل بروم. معتقدم که یک بیداری است."

۲۱۷. یک نفر به من می‌گفت: "برادر برانهام! شما باید به اسرائیل بروید، آنها این را خواهند دید." می‌بینید، نمی‌توانید این کار را بکنید...

همان‌جا ایستاده بودم، و فکر می‌کردم...

۲۱۸. آن یهودیان می‌گفتند: "اگر من... خب، این گونه باشد، عیسی ماشیح باشد." می‌گفتند: "نشانه‌ی نبی را بجا آورد. ما به انبیای خودمان ایمان خواهیم داشت، چون این چیزی است که آنها-آنها می‌بایست باشند."

۲۱۹. با خودم فکر کردم: "عجب زمینه‌ای!" و گفتم: "پس می‌روم." وقتی به آنجا رسیدم، درست به نزدیکی آن، درست... خب، در قاهره بودم. و بلیطم برای اسرائیل در دستم بود. و

گفتم: "من، من به آنجا می‌روم تا ببینم که خواهان این هستند یا نه. آیا می‌توانند نشانه‌ی یک نبی را ببینند. خواهیم دید که آیا عیسی مسیح را خواهند پذیرفت یا نه."

۲۲۰. لویی پطرس از کلیسای استکهلم،^{۱۶} یک میلیون کتاب مقدس برای آنها فرستاده بود.

۲۲۱. و آن یهودیان در حال بازگشت به آنجا هستند! فیلم را دیده‌اید. آن را به روی نوار، همین پشت به همراه دارم. فیلم سه دقیقه تا نیمه شب. و آن یهودیان از سراسر دنیا در حال ورود به آنجا هستند و دارند آنجا جمع می‌شوند.

۲۲۲. پس از ورود انگلستان به آنجا، در زمان ژنرال آلنبی،^{۱۷} به گمانم در جلد دوم از کتاب *افول جنگ جهانی*^{۱۸} باشد، آنها تسلیم شدند، ترک‌ها تسلیم شدند و آن را به اسرائیل برگرداندند. و او (اسرائیل) بعنوان یک کشور در حال رشد بوده، و اکنون یک کشور کامل است. واحد پولی خود، پرچم، ارتش و همه‌ی چیزهای دیگر را دارد. می‌بینید؟

۲۲۳. و این یهودیان، در حال بازگشت به وطن خود هستند. آنها... نخستین چیز، زمانی که به ایران رفتند، و در آنجا خواستند... گفتند... او گفت... می‌خواهند آنها را به اسرائیل برگردانند، مکان آنها را بدیشان بدهند. آنها را به سرزمین خویش برگردانند، به فلسطین، جایی که می‌بایست باشند.

۲۲۴. و به یاد داشته باشید، مادامی که اسرائیل خارج از آن سرزمین باشد، خارج از اراده‌ی خداست؛ مانند ابراهیم، که سرزمین به او داده شده بود. و زمانی که...

۲۲۵. آنها حاضر به سوار شدن در آن هواپیما نبودند. آنها هرگز چیزی مثل آن را ندیده بودند. یک زنی پیر بود که جلو آمد و گفت: "نبی ما به ما گفته است در زمانی که اسرائیل به خانه می‌رود، بر بال‌های یک عقاب خواهد بود." بر یک هواپیما، راهی به خانه.

Lewi Pethrus, Stockholm church ¹⁶

General Allenby ¹⁷

The Decline Of The World's War ¹⁸

۲۲۶. اکنون او آنجاست، مشغول ساخت. درخت انجیر در حال احیا است! آمین! ستاره‌ی شش پَر داود به اهتزاز در آمده است!

۲۲۷. ایام امت‌ها به سر آمده، در هراس گرفتار شده. دوران مصیبت نزدیک است.

۲۲۸. و درحالی که اینجا ایستاده‌ایم، و این مهرها گشوده شده است، کلیسا مهیای صعود خود به آسمان می‌شود.

۲۲۹. و مصیبت‌ها شروع می‌شود. سپس خدا نازل شده یکصد و چهل و چهار هزار نفر را از آنجا بیرون می‌کشد. آمین! او، این عالی است! می‌بینید که مهرها کجا این را مطرح می‌کنند. این را باز می‌کند؟ حال، این آخرین سه سال و نیم برای قوم است. همچنین، اگر متوجه شده باشید، این زمانی است که خدا یکصد و چهل و چهار هزار یهودی را خواهد خواند، در این سه سال و نیم آخر.

۲۳۰. او به هیچ وجه با آنها سروکاری نداشته است، آنها فاقد یک نبی بودند. آنها به هیچ چیز دیگری غیر از یک نبی ایمان نخواهند آورد. نمی‌توانید آنها را فریب بدهید. پس، آنها یک نبی را خواهند شنید، بله، آقا! و همین و بس! خدا در ابتدا این را به آنها گفت، و آنها با آن می‌مانند.

۲۳۱. او گفت: "یهوه خدایت نبی‌ای مثل من را از میان تو مبعوث خواهد گردانید." موسی این را گفت. و گفت: "او را بشنوید و هر که آن نبی را نشنود، از میان قوم منقطع گردد."^{۱۹} درست است.

۲۳۲. و می‌دانید، چشمان آنها می‌بایست کور می‌گشت، و گرنه او را تشخیص می‌دادند. در عوض آن، چون کور شده بودند، آنها... این به شیطان اجازه داد در آنها کار کند، و آنها بگویند: "او یک فالگیر است، او بعزبول است. خون او بر ما باد. می‌دانیم که او چیز خاصی ندارد." می‌بینید؟

۲۳۳. و قوم بیچاره کور شده بودند. به همین خاطر است که گروه آیشمن و تمامی آن گروه در آن زمان کشته شدند. حق ورود داشتند، پدر خود آنها باید چشمانشان را کور می کرد تا بتواند ما را بگیرد.

۲۳۴. این تقریباً یکی از تأسف بارترین چیزهایی است که کلام خدا بدان اشاره می کند. فقط به این فکر کنید که آنجا، یهودیان، خواستار خون پدر خود، خدای خود بودند که در آنجا آویخته شده بود. ببینید. «آنجا، آنها او را مصلوب نمودند.» کتاب مقدس چنین می گوید. این چهار کلمه از بزرگ ترین کلمات هستند. «آنجا»، اورشلیم، مقدس ترین شهر جهان. «آنها»، مقدس ترین قوم در جهان. «مصلوب نمودند»، بی رحمانه ترین نوع مرگ در جهان. «او را»، مهم ترین فرد در جهان. می بینید؟ چرا؟ قوم مذهبی، مهم ترین مذهب دنیا، تنها مذهب راستین در جهان، آنجا ایستاده بودند. همان خدایی را مصلوب می کردند که کتاب مقدسشان گفته بود خواهد آمد.

۲۳۵. چرا متوجه این نشدند؟ کتاب مقدس به ما می گوید که خدا آنها را کور نمود تا نتوانند این را تشخیص بدهند. آنها... او گفت: "کدام یک از شما می تواند من را به گناه محکوم سازد؟" به عبارتی دیگر، "اگر دقیقاً همان عملی را که درباره ی من پیشگویی شده بود انجام نمی دهم، به من بگویید." گناه یعنی «بی ایمانی» او دقیقاً کاری را انجام داد که خدا به او گفته بود، ولی آنها نمی توانستند آن را تشخیص بدهند.

۲۳۶. حال زمانی که با مردم صحبت می کنید، مانند ریختن آب بر پشت یک اردک است، متوجه منظورم می شوید؟ این امری رقت انگیز است. وقتی این امت ها و قوم ها را می بینید، کارهایی که انجام می دهند، بسیار تشریفاتی و مذهبی! ولی آیا روح القدس این را به ما نمی گوید؟ "آنها تندمزاج و مغرور خواهند بود که عشرت را بیشتر از خدا دوست می دارند، کینه جو، غیبت گو، ناپرهیز، متنفر از نیکویی. صورت دینداری دارند، ولی قوت انجیل را انکار می کنند..." گفت: "از ایشان اعراض نما."

۲۳۷. در اینجا هستیم، فرقه‌ای‌ها کاملاً این را منحرف کرده‌اند. آنها تمامی جلال و قوت را می‌گیرند و در رسولان قرار می‌دهند، و مابقی آن را در سلطنت هزارساله. این مثل انسانی است، همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام، انسان همواره خدا را برای آنچه انجام داده ستایش می‌کند، و در انتظار کاری است که انجام خواهد داد، و کاری را که هم‌اکنون در حال انجام آن است، نادیده می‌گیرد. دقیقاً همین‌طور است. انسان هنوز هم همان است.

۲۳۸. آنجا آن یهودیان ایستاده بودند و می‌گفتند: "جلال بر خدا! چرا که..." در باب ششم یوحنا، گفتند: "پدران ما در بیابان من را خوردند."

و عیسی گفت: "و همه‌ی آنها مردند."

۲۳۹. "آنها در بیابان از صخره آب خوردند و همه‌ی این چیزها."

۲۴۰. او گفت: "من آن صخره هستم." درست است. آمین! او گفت: "لیکن من نان حیات هستم که از آسمان از جانب خدا آمده‌ام، از آن درخت حیات در باغ عدن. اگر کسی از این نان بخورد، نخواهد مرد، او را در ایام بازپسین خواهم برخیزانید." و آنها همچنان قادر به تشخیص آن نبودند. درست است.

۲۴۱. خود ماشیح آنجا ایستاده بود، و افکار دل را بر آنها می‌گفت، و چیزهایی مانند آن، نشان می‌داد که او ماشیح است، درست کاری که ماشیح می‌بایست انجام می‌داد.

۲۴۲. آنها دست به کمر آنجا ایستاده و می‌گفتند: "هاه! این ممکن نیست. نه، نه، او-او-او از راه درست نیامده است. می‌بینید، او از بیت‌لحم آمده. او-او چیزی جز یک فرزند نامشروع نیست. و این ابلیس است که در او کار می‌کند. او دیوانه است. او دیو دارد." می‌بینید، چشمان آنها حقیقتاً نسبت به آن کور شده بود.

۲۴۳. حال، ولی آنها در انتظار یک نبی هستند. و آن را خواهند یافت، آنها دو نبی را خواهند داشت. درست است.

۲۴۴. اکنون توجه کنید، دوباره، همچین، هنگامی که این یهودیان... یک نماد دیگر را به شما نشان می‌دهیم، تا متوجه شوید که اینجا مربوط به یهودیان است، در این سوی ر بوده شدن. دقت کنید که چه اتفاقی می‌افتد. این هم در نماد است... خیلی وقت به آن نخواهیم داد، چون از مسیر خارج می‌شویم، همچین نماد شده در... چیزی که «سختی یعقوب» خوانده می‌شود. حال نگاه کنید. این یهودیان یک... توجه کنید. اوه، این یک...

۲۴۵. من-من-من می‌خواهم کمی وقت به این اختصاص بدهم. وقتی این گونه از مطالب عبور می‌کنم، مرا عصبی می‌کند. و... می‌بینید؟ توجه داشته باشید. می‌خواهم که این را متوجه بشوید. و من-من-من فقط... خب، خدا این را به شما نشان خواهد داد، مطمئنم.

۲۴۶. یعقوب حق نخست‌زادگی را داشت، درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] ولی او قطعاً در این زمینه دغل‌کاری کرد. می‌بینید؟ او رفت و پدر خود را فریب داد. او برادر خویش را فریب داد. او دست به هر کاری زد. ولی در عین حال، به صورت مشروع از آن برخوردار بود، چون عیسو آن را فروخته بود. ولی زمانی که او برای پدرزن خود کار می‌کرد، شاخه‌های صنوبر را در آب می‌گذاشت تا گاوهای باردار، گوساله‌های خالدار بزیابند. و اوه، او هر کاری از این دست انجام داد تا پول بدست بیاورد. حال دقت کنید. او از میان قوم خویش رانده شده بود.

۲۴۷. حال او نمادی از یهود امروز است. او ثروت‌اندوز است. اهمیتی نمی‌دهم که او چگونه آن را بدست می‌آورد، او آن را بدست می‌آورد. او برای بدست آوردنش، پوست رازنده زنده خواهد کند. این را می‌دانید. او کمی دغل‌باز است. همین و بس. پس با او معامله نکنید، او شما را فریب خواهد داد. بله، آقا! چرا؟ باید این گونه باشد، این روحی است که بر او تسلط دارد.

۲۴۸. دقیقاً مانند اصلاحگران که قادر به درک این کلام نبودند، چون این روح انسان بود که بر آنها فرستاده شده بود.

۲۴۹. این عصر عقاب است که کلام و مکاشفه را دریافت می‌کند. همه‌ی کسانی که این را متوجه می‌شوند، دستتان را بلند کنید، پس من... خوب است. خوب است. می‌بینید؟ خوب است. حال، می‌دانید، اگر بتوانید برگردید به این مهرها، اگر آنها... هنگامی که باز شده باشند، می‌توانید ببینید که دقیقاً خدا دارد چه کاری می‌کند. چه کاری کرده است، چه کاری انجام خواهد داد. اینهاش، دقیقاً.

۲۵۰. و به همین دلیل است که افراد بدین صورت عمل کردند. چون این روحی است که برای آن عصر پیشگویی شده بود تا برآنان باشد.

۲۵۱. به یوحنا فکر می‌کنم، به پطرس و سایرین. آن روح شیر. ش-ی-ر که آنجا ایستاده بود، خود کلام خدا.

۲۵۲. پولس با آن کلام ایستاد و گفت: "این را می‌دانم، که در میان خود شما برادران کذب خواهند برخاست. و آنها فرقه‌ها و همه‌ی چیزهای دیگر را خواهند ساخت، در میان خود شما، و چه کاری خواهند کرد. و این تا به ایام آخر پیش خواهد رفت، و دورانی مهیب خواهد بود." چرا؟ چون او یک نبی است. آن کلام آنجا در او ایستاده بود. در آن زمان او دید که به کجا خواهد رسید؛ و گفت: "مردان کذب در میان شما خواهند برخاست و شاگردان را به سوی خود جلب خواهند نمود." این دقیقاً ضد مسیح است. و دقیقاً همان کار را انجام داد.

۲۵۳. به بعد از زمانی که وارد دوران تاریکی و مصیبت شدند، توجه کنید. این چه بود؟ کاری از آنها ساخته نبود. روم مالک... او دارای قدرت مذهبی و دارای قدرت سیاسی بود. هیچ کاری از آنها ساخته نبود، جز اینکه زحمت بکشند و زنده بمانند، و خود را به جهت قربانی تقدیم کنند. این یک گوساله بود. این تنها کاری بود که آنها قادر به انجامش بودند. این روحی است که آنها داشتند، روح خدا، گوساله.

۲۵۴. سپس اصلاحگران از راه می‌رسند، سر یک انسان، زیرک، حکیم، مارتین لوتر، جان وسلی، کالوین، فیلی، ناکس، و مابقی آنها. آنها پیش آمدند. و زمانی که آمدند، اصلاحگر بودند. آنها پیش آمدند، اصلاح کردند، و قوم را بیرون آوردند.

۲۵۵. و دوباره بازگشتند. دقیقاً مثل آنهایی که قبلاً انجام داده بودند، و دوباره با او (فاحشه)، در سیستم‌های فرقه‌ای خود وصلت نمودند، دقیقاً به همین صورت، کتاب مقدس چنین گفت. او یک «فاحشه» بود و «فواحش» دختران او بودند، دقیقاً.

۲۵۶. و خدا گفت: "فرستی برای توبه به او می‌دهم. و او این کار را نکرد. پس او و نسل او را گرفته به جایی می‌افکنم که به آن تعلق دارند." دقیقاً. حال، خدا این را گفت، تحت این، تحت این مهر. حال، او (فاحشه) آنجا بود. متوجه می‌شویم که خدا این کار را می‌کند، و این کار را خواهد کرد و آنها، تک‌نکشان، به آن سمت پیش می‌روند.

۲۵۷. ولی تمام کسانی را که نامشان در دفتر حیات بره مکتوب است، خدا خواهد خواند. آنها این را خواهند شنید. "گوسفندان من آواز من را خواهند شنید." عیسی چنین گفت. تنها کاری که باید انجام بدهیم این است که گوسفندان را بخوانیم، بز از این خبر ندارد. توجه داشته باشید. ولی، می‌دانید، خواندن گوسفندان، "گوسفندان من آواز من را خواهند شنید." چرا؟ صدا چیست؟ می‌خواهم به شما بگویم که یک صدا چیست. صدا یک-یک آیت و نشان روحانی است.

۲۵۸. خدا به موسی گفت: "اگر آنها آواز آیت اول را نشنوند، آواز آیت دوم را خواهند شنید."^{۲۱}

۲۵۹. "گوسفندان من آواز من را خواهند شنید." زمانی که در زمان آخر این امور باید واقع بشوند، گوسفندان خدا آن را تشخیص خواهند داد. بله، آقا! می‌بینید؟ آنها-آنها این را

تشخیص می دهند. "گوسفندان من، من را می شناسند." می بینید؟ "بیگانه را متابعت نخواهند نمود." آن بیگانگان را متابعت نمی کنند. می بایست آیت اثبات شده‌ی دوران باشد، و آنها این را خواهند دید. حال، حال توجه داشته باشید.

۲۶۰. حال، یعقوب، همین طور که پیش می رود، اولین چیز، یک اشتیاقی برای رفتن دارد، (به کجا؟) بازگشت به وطن.

۲۶۱. او، این دقیقاً همان کاری است که اسرائیل انجام داده است! این، این... این اسرائیل است. یعقوب، اسرائیل است. او نامش تغییر یافت، این را می دانید. می بینید؟ و او...

۲۶۲. او بیرون رفت، تمام پولش را جمع کرد، هر چه می توانست بدست بیاورد، به هر طریقی که می توانست آن را بدست آورد، از خویشاوندانش یا هر کس دیگری. ثقلب، دزدی، دروغ، از هر طریقی که می توانست، آن را بدست می آورد. می بینید. او این کار را کرد.

۲۶۳. و بعد شروع به بازگشت به خانه نمود، او در قلب خویش یک حس دلتنگی داشت. اما همین طور که شروع به بازگشتن نمود، در راه بازگشت خویش، خدا را ملاقات نمود، سپس نامش تغییر یافت. می بینید؟ اما، در این زمان او بسیار نگران بود، چون می ترسید که عیسو به سراغ او بیاید. می بینید؟

۲۶۴. و دقت کنید، به پول، به مبحث پول دقت کنید. درست به همان صورتی که یهود در مبحث مالی خویش، در ایجاد این عهد با روم تلاش خواهد نمود. به این توجه داشته باشید. عیسو هیچ احتیاجی به پول او نداشت، روم هم ندارد. او ثروت جهان را در اختیار دارد. می بینید؟ ولی این فایده‌ای نداشت.

۲۶۵. ولی متوجه می شویم که اسرائیل، در هنگام آن سختی، زمانی که هنوز یعقوب بود، کشتی گرفت با... به چیزی دست یافت که حقیقی بود. مردی به آنجا آمد. یعقوب بازوان خود را به دور او انداخت، و او در آنجا ماند. و آن مرد گفت: "اکنون باید بروم. سپیده دم نزدیک است." او، آن سپیده‌ی صبح. می بینید؟ روز در شرف آغاز بود.

۲۶۶. اما یعقوب گفت: "رهایت نمی‌کنم. تو، تو نمی‌توانی بروی. با تو خواهم ماند." می‌بینید؟

"می‌خواهم اینجا امور تغییر کند."

۲۶۷. این همان یکصد و چهل و چهار هزار نفر است، آن افراد پول‌دوست، و چیزهایی از این قبیل، هنگامی که یک چیز حقیقی و راستین را می‌بینند که بدست آورده‌اند. موسی در آنجا ایستاده و ایلیا در آنجا ایستاده است. آمین! آنها تا زمانی که یکصد و چهل و چهار هزار نفر از اسباط اسرائیل از آنجا به بیرون خوانده شوند، با خدا کشتی خواهند گرفت.

۲۶۸. این درست قبل از دوران مصیبت‌ها است، می‌بینید، (اوه، چقدر عالی!) همچنین «سختی یعقوب».

۲۶۹. اینجا زمانی است که یکصد و چهل و چهار هزار تن به خروج خوانده می‌شوند. آنها، واعظین، آن دو نبی، مانند یحیی تعمیددهنده موعظه خواهند نمود. "ملکوت آسمان نزدیک است. توبه کن، اسرائیل!"^{۳۳} از چه چیزی توبه کن؟ "از گناهان خود، از بی‌ایمانی‌ات، و نزد خدا باز گرد."

۲۷۰. اکنون یک چیزی را به خاطر داشته باشیم. این وقایع عظیم در طبیعت، قبلاً هم رخ داده است. اینجا در این دوازدهمین آیه: "آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید." حالا این را مقایسه کنید.

۲۷۱. حال، به یاد داشته باشید، این در امت‌ها اتفاق نمی‌افتد. این اسرائیل است. بگذارید نشانگان بدهم. حال، به خاطر داشته باشید، گفتم که این در حال بیرون خواندن آن یکصد و چهل و چهار هزار تن است. می‌بینید؟ حال این بار، در زمان مصیبت است، که باید این را انجام دهد. و دارد می‌گوید که در این مصیبت چه اتفاقی می‌افتد.

^{۳۳} اشاره به انجیل متی ۲:۲ و ۱۷:۴

۲۷۲. حال خروج ۲۱:۱۰-۲۳ را باز کنیم. و اینجا را زمانی که... خروج زمانی است که، البته، اسرائیل داشت بیرون می آمد، داشت به بیرون برده می شد. خروج، باب دهم، در آیات ۲۱ تا ۲۳. در زمان نوشتن اینها گاهی اوقات چنان هیجان زده و در حال فریاد زدنم که ممکن است اینها را قاطی کنم. بسیار خوب. خروج ۲۱:۱۰ تا ۲۳. بسیار خوب، می خوانیم. ۲۱ تا ۲۳:

و خداوند به موسی گفت دست خود را به سوی آسمان برافراز تا تاریکی ای بر زمین مصر پدید آید، تاریکی ای که بتوان احساس کرد.

پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد. (می بینید؟)

و یکدیگر را نمی دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخواست لیکن... برای جمیع بنی اسرائیل در مسکن های ایشان نور بود.

۲۷۳. توجه داشته باشید، دقیقاً به همین صورت، حال بیاید به اینجا، "و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید." می بینید، همان چیز! این وقایع طبیعی چه بود؟ چه؟ وقتی طبیعت شاهد چنین وقایعی بود، خدا داشت اسرائیل را به خروج فرا می خواند. خدا دارد اسرائیل را به خروج فرا می خواند. اکنون "آفتاب چون پلاس... سیاه" حال، خدا آنجا در شرف رهایی اسرائیل بود، تا آنها را از دست دشمن، که در آن زمان مصر بود، خلاصی دهد.

۲۷۴. اکنون، اینجا، او دارد آنها را از دست روم خلاصی می دهد، جایی که آنها عهد خود را با آن بسته اند. همان اتفاق رخ می دهد. آن هم بلااست، زمانی که این بلاها ندا کنند، این گروه از امت ها دچار آن بلاها خواهند شد. اگر وقت داشتیم، به شما نشان می دادم که چه اتفاقی قرار است برای آن کلیسای امت ها رخ بدهد.

۲۷۵. کتاب مقدس می گوید که: "ازدها، شیطان، بر زن خشم گرفت (غضبناک شد). بر زن (یهودیان، اسرائیل) خشم گرفت. از دهان خود آبی فرو ریخت، توده و انبوهی از مردم، که رفتند تا با باقی مانده ی ذریت زن جنگ کنند." مکاشفه ۱۳. حال، این را می بینید، این را

داریم. و این زمانی است که اسرائیل می‌فرستد... منظورم این است که روم لشکر خود را برای جنگ با بازماندگان ذریت زن می‌فرستد.

۲۷۶. حال دقت کنید، نخستین بار، در دست دشمن آنها، زمانی که خدا داشت آنها را رهایی می‌بخشید، آفتاب... چون پلاس سیاه شد. حال این دفعه‌ی دوم است، انتهای زمان مصیبت‌ها.

۲۷۷. اکنون در دانیال باب ۱۲، اگر وقت داشتیم می‌توانستیم این را بخوانیم. در دانیال آیه‌ی دوازدهم... باب دوازدهم. دانیال گفت: "هر که در دفتر یافت شود، رستگار خواهد شد." حال، به خاطر داشته باشید، دانیال دارد از این مقطع صحبت می‌کند، هنگامی که این... این امر می‌بایست رخ بدهد، وقتی که اسرائیل می‌بایست رهایی یابد، هنگامی که انتهای هفتادمین هفته است و این هنگامی است که آنها می‌بایست نجات یابند. حال نگاه کنید یک دقیقه به دانیال باب ۱۲ برویم.

و در آن زمان میکائیل امیر عظیمی که برای فرزندان... برای-برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست (می‌بینید، این مربوط به یهودیان است.) و چنان زمان تنگی خواهد شد که... از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده...

۲۷۸. حال این را مقایسه کنید، دقیقاً همان چیزی که عیسی در متی ۲۴ گفت: "چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تاکنون نشده و نخواهد شد." نگاه کنید به مهر ششم، همان امر، زمان تنگی. توجه کنید.

از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هریک از قوم تو (در این هفتادمین هفته، در انتهای سال هفتم)... که در دفتر مکتوب یافت شود، رستگار خواهد شد.

۲۷۹. پیش‌برگزیده! می‌بینید، آنکه در دفتر حیات بره مکتوب شده باشد در آن زمان رستگار خواهد شد.

و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی.

و آنگاه حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالآباد.

۲۸۰. سپس به دانیال گفت که: "کلام را مخفی دار." چون او می‌بایست در نصیب خویش مستتریح می‌شد.

۲۸۱. حال می‌بینید، فرقی نمی‌کند که زنده باشید یا بمیرید. به هر حال پیش خواهد آمد. می‌بینید؟... مردن، برای یک مسیحی مفهومی ندارد. چون در هر صورت او نمی‌میرد. می‌بینید؟

۲۸۲. حال، دانیال ۱۲ گفت که هر که در دفتر مکتوب یافت شد، رستگار گردید.

۲۸۳. در اینجا، خدا در آستانه‌ی رهایی پسر دوم خویش، اسرائیل، بعد از مصیبت‌ها می‌باشد. می‌بینید، مرتبه‌ی دوم، اسرائیل... اسرائیل پسر اوست. این را می‌دانید. اسرائیل پسر خداست، پس او اینجا در مقطع مصیبت‌ها می‌خواهد او را رهایی بخشد، درست همان‌طوری که در مصر این کار را انجام داد.

۲۸۴. حال، همین‌جا توقف کنیم، دوباره، و به یک چیز دیگر پردازیم، قبل از اینکه این را به اتمام برسانیم. حال به اینجا دقت کنید. این دو نبی، ببینید که قرار است چه کاری انجام بدهند، درست مانند کارهایی که موسی و سایرین قبلاً انجام دادند. "و نیای به من داده شد..." و سومین آیه از باب یازدهم:

و به دو شاهد خود خواهیم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نماید.

اینانند دو درخت زیتون...

۲۸۵. و این را به یاد داشته باشید که زروبا بل، می‌بایست معبد را بازسازی می‌کرد.

... و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند.

..اگر کسی بخواهد... بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان به در شده...

۲۸۶. به یاد داشته باشید که از دهان مسیح شمشیر، یعنی کلام بیرون می‌آید.

... دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد و هر که قصد اذیت ایشان دارد، بدین گونه باید

کشته شود.

۲۸۷. حال، ما «آتش» را می‌شناسیم. در باب ۱۹، در آمدن مسیح، "شمشیر او از دهانش

خارج شد." که کلام بود. درست است؟ کلام! او. اگر اکنون بتوانید متوجه این مسئله

بشوید، بخاطر مَهر فردا شب! می‌بینید، کلام چیزی است که خدا دشمن خویش را بدان

می‌کشد. می‌بینید؟

۲۸۸. حال، به اینجا نگاه کنید. زمانی که این انبیا در آنجا مشغول نبوت هستند، آنها... اگر

کسی با آنها بدرفتاری کند یا اذیت برساند. "آتشی از دهانشان بدر شده..."

۲۸۹. به موسی نظر کنید. ببینیم از دهان او چه خارج می‌شود. آنها، اسرائیل، می‌بایست،

طریقی که آنجا داشتند انجام می‌دادند... منظورم مصر است، داشتند با یهودیان بدرفتاری

می‌کردند. موسی... خب، آنها اجازه‌ی رفتن به یهودیان نمی‌دادند. فرعون این کار را

نمی‌کرد. خدا کلام را در دهان موسی قرار داد. می‌بینید. این افکار خدا بود که در دل موسی

می‌گذشت. اکنون او به آنجا می‌رود تا آن را بیان کند، سپس می‌شود کلمه. دستاش را بلند

کرد، گفت: "مگس‌ها بشوند." و مگس‌ها پدید آمدند. به اینجا نگاه کنید.

اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان

را فرو می‌گیرد...

۲۹۰. می بینید؟ اینهاش! می توانند هر آنچه می خواهند بگویند، و واقع می گردد. آمین!

... و هر که... قصد اذیت ایشان دارد، بدین گونه باید کشته شود.

۲۹۱. برادر! اینجا خداست که بر روی صحنه می تازد.

اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نیارد...

۲۹۲. ایلیا می داند که چطور این کار را انجام بدهد، قبلاً این کار را کرده است. آمین! موسی

می داند چطور این کار را بکند، او قبلاً این کار را کرده است. به همین دلیل است که آنها

حفظ شده بودند. اکنون... آمین!

۲۹۳. می توانم به یک نکته ی خیلی خوب اشاره کنم، ولی بهتر است، بهتر است آن را برای

فردا شب نگه دارم. می بینید؟ بسیار خوب.

... و قدرت بر آبها دارند که آن را به خون تبدیل نمایند و جهان را... هرگاه

بخواهند به انواع بلا یا مبتلا سازند.

۲۹۴. این یعنی چه؟ چه چیزی می تواند اینها را تحقق ببخشد، غیر از کلام؟ آنها هر کاری

بخواهند می توانند با طبیعت انجام بدهند. اینهاش. آنها کسانی هستند که این مهر ششم را به

انجام می رسانند. آنها آن را گشوده و باز می نمایند. این قوت خداست، تا طبیعت را مختل

نماید، می بینید، مهر ششم کاملاً اختلال در طبیعت است. حالا متوجه می شوید؟ [جماعت

می گویند: "آمین!"] این مهر شماسست. چه کسی این کار را می کند؟ انبیا هستند، در آن سوی

ر بوده شدن. به قوت خدا، کلام خدا، بر طبیعت حکم می کنند. آنها می توانند زلزله ها را

بفرستند، ماه را به خون مبدل سازند. آفتاب غروب کند یا هر چیزی به فرمان آنها. آمین!

۲۹۵. بفرماید. بفرماید. می بینید؟ می بینید که مهرها چگونه در طول ادوار کلیسا گشوده

شدند، و چگونه شهدا را نشان داد؟

۲۹۶. و اکنون اینجا دو نبی با کلام خدا ایستاده اند، تا هر کاری می خواهند با طبیعت انجام

بدهند. آنها زمین را به لرزه در می آورند. و این نشان می دهد که دقیقاً چه کسی این کار را انجام می دهد. این موسی و ایلیا هستند، چون این خدمت آنهاست که دوباره آشکار شده است. این هر دو آنهاست. اکنون این را متوجه می شوید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] می بینید که مهر ششم چیست؟ آن دو نبی است. حال توجه کنید. نگذارید که هضمش برایتان دشوار شود. اما، دقت کنید که چه چیزی آن مهر را گشود. انبیا. می بینید؟ آمین! بفرمایید.

۲۹۷. اوه، برادر! ما در عصر عقاب زندگی می کنیم، سرمان بالا در میان ابرهاست.

۲۹۸. آنها آن مهر ششم را گشودند. آنها قدرت انجام این کار را دارند. آمین! این هم مهر ششم شما که گشوده شده می آید.

۲۹۹. حال دوباره برمی گردیم به همان جایی که عیسی از تحقق آن صحبت کرده بود. خیلی قبل در عهد عتیق، در حزقیال، در انبیای قدیم، آنها از تحقق آن سخن گفته بودند.

۳۰۰. و مهر ششم در اینجا گشوده شده، و آنها می گویند: "خب، این یک امر اسرارآمیز است. عاملش چه بود؟"

۳۰۱. این سرّ آن است، انبیا، چون کتاب مقدس در اینجا چنین گفت. آنها می توانند آن را بکشایند، هرگاه که بخواهند... قادرند هر کاری که بخواهند با طبیعت انجام دهند. و همان کاری را انجام می دهند که قبلاً انجام داده بودند. آمین! چون می دانند چطور انجام می شود. آمین! جلال!

۳۰۲. به محض دیدن این، از روی صندلی بلند شدم و شروع کردم به قدم زدن در اتاق. با خودم فکر می کردم: "خداوندا، پدر آسمانی! چقدر شکرگزار تو هستم!"

۳۰۳. اینهاش. همین است. آنها مهر ششم را گشودند. آمین! به آنها دقت کنید. "هر که به آنها اذیت برساند، آتشی از دهانشان بیرون خواهد آمد." کلام. روح القدس بر شاگردان فرود

آمد، می دانید. "آتش از دهانش صادر گردید."

۳۰۴. حالا توجه کنید به مکاشفه ۱۹، شاهد همین امر هستیم. "و شمشری تیز از دهانش بیرون آمد." کلام. می بینید؟ آمدن مسیح. "و با آن دشمنان خویش را کشت." درست است؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] اکنون او در راه است. حال به او بنگرید، بسیار خوب.

اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان نیارد...

۳۰۵. پسر، این یعنی اختلال طبیعت. حال، این مرد، ایلیا، آسمان را برای چه مدت بست؟ [جماعت می گویند: "سه سال و نیم."] بفرمایید، دقیقاً. هفتادمین هفته دانیال، آخرین بخش از هفتاد هفته چه مدت است؟ ["سه سال و نیم."] بفرمایید، دقیقاً.

۳۰۶. موسی چه کار کرد؟ او-او آب را به خون مبدل ساخت. او انواع این معجزات را انجام داد، درست به همان صورتی که تحت این مهر ششم پیشگویی شده است. و اینجا آن را می بینیم، در مکاشفه ۱۱، در حال انجام همین کار. آمین!

۳۰۷. سه جای مختلف در کتاب مقدس هست که این را درست در کنار هم قرار می دهد. این گشایش مهر ششم است. همین جاست. آمین! جلال! حالا توجه کنید.

اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نیارد و... قدرت بر آبها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند... و جهان را... هرگاه بخواهند به انواع بلا یا مبتلا سازند.

۳۰۸. او، خداوند! بفرمایید. حالا برویم به قسمت بلایا. تمامی طبیعت مختل شده است، در این بلای ششم... یا در مهر ششم، زمان بازگشایی آن. این دقیقاً اتفاقی است که افتاد. حال نگاه کنید...

۳۰۹. در اینجا، خدا در آستانه‌ی رهانیدن پسر خویش، اسرائیل است، با همان انواع مصیبتی که در گذشته در آنجا انجام داد. او موسی را به آنجا فرستاد و آنها را رهانید. درست است؟

[جماعت می‌گویند: "آمین!"] و او دقیقاً همین اعمال را انجام داد. او ایلیا را به سوی اخاب فرستاد، و هفت هزار نفر خارج شدند. درست است؟ ["آمین!"] او دوباره آنها را به آنجا می‌فرستد، در دوران مصیبت، و یکصد و چهل و چهار هزار تن را به خروج فرا می‌خواند.

۳۱۰. حال، می‌بینید، توجه داشته باشید، ما بین مکاشفه... یا میان باب ششم، یا بلای ششم... مهر، عذر می‌خواهم، مهر ششم و مهر هفتم. باب هفتم مکاشفه، از نظر ریاضی، به درستی در کنار هم قرار گرفته.

۳۱۱. درست همان‌طور که آمریکا عدد سیزده است: شروع آن با سیزده ایالت بود، سیزده ستاره در پرچم، سیزده. و درست اینجا در باب سیزدهم مکاشفه ظاهر می‌گردد. درست است. او سیزده است، و یک زن است.

۳۱۲. حال، هنگامی که او در آستانه‌ی رهانیدن تنها پسر مولود خود بود، که تنها مولود او بود. یعقوب پسر او بود؛ ولی این تنها پسر مولود اوست. متی ۲۷، ببینیم، آنجا چه کار کرد. حال، به خاطر داشته باشید، پسر او مضروب شده بود، رنج کشیده بود، او را تمسخر کرده بودند. و اکنون، ساعت سه بعدازظهر روز جمعة الصلیب، بر صلیب آویخته شده بود. در آستانه‌ی تحقق! متی، باب بیست و هفتم، به گمانم آیه‌ی چهل و پنجم است.

و از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرا گرفت.

۳۱۳. حالا توجه کنید که در این، خدا دقیقاً چه کاری انجام داد. می‌بینید؟

و چون مهر ششم را گشود، دیدم... که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت.

۳۱۴. سیاهی، تاریکی! در مصر، سیاهی، تاریکی!

۳۱۵. خدا، در حال رهانیدن عیسی بر صلیب، درست قبل از آنکه در رستاخیز او را بلند کند.

نخست تاریکی، آفتاب در وسط روز پایین رفت و ستاره‌ها نتابیدند. دو روز پس از آن، خدا می‌خواست با یک ظفر عظیم او را برخیزاند.

۳۱۶. پس از اینکه آفتاب، ماه، ستارگان و همه چیز در مصر رخ داد، او اسرائیل را برای سرزمین وعده رهایی داد.

۳۱۷. ایناهاش، در مقطع مصیبت‌ها، دو نبی را با کنترل کلامی که خدا به آنها می‌بخشد، برمی‌خیزاند.

۳۱۸. حال، آنها خدا نیستند. آنها موقتی... و غیرحرفه‌ای‌گونه هستند. هستند، چون عیسی گفت که هستند. گفت: "آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواندید." ولی، ببینید، این کسانی هستند که خدا، کلام را بر ایشان نازل می‌کند. و زمانی که آن را می‌گوید، تحقق می‌یابد. همین و بس.

۳۱۹. و در اینجا او با مأموریتی از جانب خداست، تا زمین را بزند، هر کاری که می‌خواهد، (اوه خداوند!) حتی آسمان را ببندد. و این کار را می‌کند. جریان چیست؟ او در شرف بیرون آوردن آن یکصد و چهل و چهار هزار تن، برای رستگاری، در کتاب رستگاری است. و این تحت مهر رستگاری است، در مهر ششم. همین است، دوست عزیز من! این مهر ششم است که بسیار اسرارآمیز بوده.

۳۲۰. پردازیم به... ده دقیقه‌ی دیگر زمان داریم، حدود دو یا سه صفحه‌ی دیگر مطلب دارم. خب... می‌توانید اینجا را ببینید. او فکر کنم حدود... درباره‌ی آن. فکر کنم حدود پانزده صفحه مطلب دارم که به آنها نپرداختم. اوه، خیلی جای حرف دارد. می‌توانید همین‌طور از جایی به جای دیگر بروید. ولی می‌ترسم وقتی این‌طور پراکنده شود شما را گیج کنم. و من... نمی‌توانم آن‌گونه که باید آن را حفظ کنم.

۳۲۱. در اشعیا، بیاید به این پردازیم. اشعای نبی، باز شدن این مهر ششم را دیده بود، و از آن صحبت کرده بود. از اینکه اهمیت دارد، یا ندارد، می‌بینید؟

۳۲۲. خب، همه چیز، تمام نقشه‌ی رستگاری تحت این مهرها قرار دارد. تمامی کتاب.

۳۲۳. اکنون به خاطر داشته باشید مشاهده کردیم که عیسی این را دید. درست است؟ می‌بینید. عیسی این را دید. الآن کسان دیگری که این را دیدند، مشاهده می‌کنیم. این را بصورت نماد در یعقوب می‌بینیم، این را بصورت نماد در مصر می‌بینیم، می‌بینیم که بر روی صلیب نماد شده است.

۳۲۴. حال برگردیم به اشعیا. خیلی از انبیای دیگر را هم اینجا یادداشت کرده‌ام. بیایید... این را دوست دارم، این بخش اشعیا. برگردیم به اینجا در اشعیا، باب سیزدهم از کتاب اشعیا. دوست دارم...

۳۲۵. اشعیا، به نوبه‌ی خود، تمامی کتاب مقدس است. می‌دانید. این را می‌دانستید؟ کتاب اشعیا با خلقت شروع می‌شود، در میانه‌ی کتاب، یحیی را می‌بینیم، و در انتها به سلطنت هزارساله می‌پردازد. در کتاب مقدس شصت و شش کتاب وجود دارد، و کتاب اشعیا شصت و شش باب دارد، و به نوبه‌ی خود یک فرهنگ لغات کامل است.

۳۲۶. حال به باب سیزدهم در کتاب اشعیا توجه کنید. از آیه‌ی ششم شروع می‌کنیم.

ولوله کنید زیرا که روز خداوند نزدیک است. مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می‌آید.

۳۲۷. حالا باز شدن این مهر ششم را در اینجا ببینید. برگردیم به اینجا، هفتصد و سیزده سال قبل از آمدن مسیح، و او هم دو هزار سال قبل بود، این می‌شود حدود هفت... حدود دو هزار و هفتصد سال قبل. اشعیا شاهد این مهر در آنجا بود. بسیار خب.

از این جهت همه‌ی دست‌ها سست می‌شود و دل‌های همه‌ی مردم گداخته می‌گردد.

۳۲۸. عیسی چه گفت؟ "و به جهت افزونی گناه محبت بسیاری رو به سردی خواهد

گرایید."، "و دل‌های مردم ضعف خواهد کرد، از خوف، از غرش دریا."^{۲۳۱} می‌بینید، دل‌های مردم ضعف خواهد کرد.

و ایشان متحیر شده، الم‌ها و دردهای زه برایشان عارض می‌شود. مثل زنی که می‌زاید درد می‌کشند. بر یکدیگر نظر حیرت می‌اندازند. و روی‌های ایشان روی‌های شرمساری می‌باشد.

۲۲۹. به این در اینجا توجه کنید. «روی‌هایشان، شرمسار» باید یک دقیقه به آن پردازیم. می‌خواهم آن را نگه دارم. می‌بینید.

اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستم‌کشی می‌آید تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را از میانش هلاک نماید.

۳۳۰. «جهان» یعنی همه‌ی آن، می‌بینید. توجه کنید.

زیرا که ستارگان آسمان و برج‌هایش روشنایی خود را نخواهند داد. آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید. و من ربع مسکون را به سبب گناه و شریران را به سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد و...

۳۳۱. نمی‌دانم این را چطور تلفظ کنم. تک... [جماعت می‌گویند: "تکبر."]^{۲۳۲} نمی‌توانم این را ببینم.

...متکبران را تباه خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیر خواهم انداخت.

۳۳۲. می‌بینید، اینجا، دقیقاً به همان صورت، اشعیا همان چیزی را دید که عیسی از آن صحبت کرده بود. چیزی که مهر هفتم مکشوف می‌سازد. هنگامی که دارد جهان را به مصیبت پاک می‌سازد، این مقطع مصیبت است، این مهر ششم. بله، او یک نبی بود، و کلام خدا بر او آشکار گشته بود. این دو هزار و هفتصد سال قبل است.

۳۳۳. به راستی! فقط می‌خواهم همین را بگویم. تمام جهان، همان‌طور که اشعیا اینجا گفت: "مانند زنی که درد زایمان دارد." تمام خلقت، درد زه دارد. تمام این ناله و درد بابت چیست؟ مانند زنی که در شرف مادر شدن است، خود زمین، طبیعت.

۳۳۴. همین شهر، شهر خودمان را در نظر بگیریم، آبجو فروشی‌ها، فحشا، و رجااست و هر پلیدی‌ای، مانند هر شهر دیگری است.

۳۳۵. به گمانم برای خدا، نظر کردن به اینجا همان‌طور که هزار سال قبل خودش آن را ساخته بود، راحت‌تر است. هنگامی که رودخانه‌ی اوهایو سرازیر می‌شد، نه سیلی در کار بود و نه مردابی. هیچ گناهی در دره نبود. بوفالوها از اینجا گذر می‌کردند، و چروکی‌ها، آنها را شکار کرده و زندگی متناسبی داشتند. به‌هیچ‌وجه مشکلی در کار نبود.

۳۳۶. اما، انسان که وارد می‌شود، آنجا جایی است که گناه وارد می‌گردد. هنگامی که انسان شروع به تکثیر روی زمین نمود، آن‌وقت گناه و خشونت وارد شد. درست است، همیشه انسان. به نظر من این مایه‌ی شرمساری است.

۳۳۷. چندی قبل در منطقه سکونت خودم، که اکنون در آریزوناست، ایستاده بودم. در زمان کودکی درباره‌ی جرونیمو و-و کوچیس^{۲۴} و آن آپاچی‌های قدیمی^{۲۵} می‌خواندم. چون، آنجا برای آنها موعظه کرده‌ام. مردمانی خوب! شاید برخی از بهترین مردمانی که بخواهید ملاقات کنید، سرخ‌پوست‌های آپاچی باشند.

۳۳۸. سپس به شهر تومستون^{۲۶} رفتم، جایی که تمام یادگارها و یادبودهای جنگ را نگه می‌دارند. و نگاه کردم به... آنها همواره، می‌دانید، همواره جرونیمو را بعنوان یک طغیانگر و آشوبگر طبقه‌بندی کرده‌اند. از نظر من، او یک آمریکایی ناب و وطن‌پرست بود. قطعاً! او

فقط برای حقوق خودش می‌جنگید، کاری که هرکس دیگری خواهد کرد. او آن آلودگی را در سرزمینش نمی‌خواست. و ببینید که الآن چگونه است، فرزندان، دختران او با ورود سفیدپوستان به آنجا به فاحشه و همه‌ی چیزهای دیگر تبدیل شده است. سفیدپوست یک رذل است.

۳۳۹. سرخ‌پوست یک محافظ است. او محافظ بوده است. او می‌تواند برود و یک بوفالو را بکشد، و تمام قبیله از بازمانده‌ی آن تغذیه می‌کنند. آنها از پوست آن برای لباس و چادر و چیزهای دیگر استفاده می‌کردند. بعد سفیدپوست می‌آید و برای سرگرمی به آن تیراندازی می‌کند. این شرم‌آور است.

۳۴۰. در یک روزنامه مقاله‌ای را خواندم، جایی که در آفریقا، آن مکان عظیم، پر از حیوانات وحشی، افرادی را دارند، آرتور گادفری^{۲۷} و سایرین، که به آنجا می‌روند و از درون هلیکوپتر و چیزهایی مانند آن، به فیل‌ها و چیزهای دیگر تیراندازی می‌کنند. تصویری از یک فیل ماده بود که داشت می‌مرد، و اشک از چشمانش سرازیر بود. و دو فیل نر بزرگ سعی می‌کردند او را بلند کنند تا... این یک گناه است. این ورزش نیست.

۳۴۱. هرگاه در آنجا به سفر می‌روم، جایی که شکار و این کارها را انجام می‌دهم، می‌بینم که این شکارچیان سفیدپوست به آنجا می‌آیند و به آن گوزن‌ها شلیک می‌کنند، و تنها اندکی از گوشت آن را استفاده می‌کنند، و گاهی اوقات هشت تا ده گوزن ماده را می‌کشند و همان‌جا رهایشان می‌کنند. و بچه گوزن‌ها برای یافتن مادرشان می‌دوند، بعد شما به این می‌گویید ورزش؟ از نظر من چنین کاری قتل است و بس.

۳۴۲. امیدوارم تا زمانی که زنده هستم، کانادا جاده‌ای در آن احداث نکند، تا آمریکایی‌های یاغی را از آنجا دور نگه دارد. درست است. آنها فرومایه‌ترین ورزشکارانی هستند که در تمام عمرم دیده‌ام.

۳۴۳. حال، نه همه‌ی آنها. افراد راستین و خوب هم هستند، ولی از هر هزار نفر یکی را پیدا می‌کنید.
۳۴۴. به هر چیزی که ببینند، هرطوری که بخواهند شلیک می‌کنند، درست است. این جنایت است. درست است. او بی‌عاطفه است، و خارج از فصل شکار می‌کند.
۳۴۵. خب، آنجا در آلاسکا، با یکی از آن راهنماها به آنجا رفته بودم. او می‌گفت: "جمع کردم... الان می‌توانم به آنجا بروم، و یک گله‌ی کامل گوزن را... گوزن شمالی را پیدا کنم که با گلوله‌های کالیبر پنجاه تفنگ‌های اتوماتیک مابین شاخ‌هایشان کشته شده و آنجا افتاده‌اند، جایی که این خلبانان آمریکایی، در آلاسکا، از درون هواپیما یک گله‌ی کامل گوزن شاخدار شمالی را به رگبار می‌بندند." این جنایت محض است.
۳۴۶. آنها می‌دانستند که هرگاه بوفالو را بکشند، می‌توانند سرخپوست‌ها را گرفتار کنند. او از گرسنگی رو به موت می‌شد. به همین دلیل بود که کوچیس مجبور به تسلیم شد، تمام پرنس‌های او و مابقی آنها، فرزندان‌ش و تمامی قوم او از شدت گرسنگی در شرف مرگ بودند. همه‌ی آنها، تعداد زیادی از آنها، بوفالو بیل^{۲۸} و تمام دشت‌نشینان به آنجا رفتند و در یک بعدازظهر با شلیک به آنها چهل یا پنجاه بوفالو را کشتند. آنها می‌دانستند وقتی بوفالوها را از بین بردند، از دست سرخپوست‌ها خلاصی یافته‌اند. اوه خداوند! رفتاری که با آن سرخپوست‌ها داشتند، ننگی بر پرچم ماست.
۳۴۷. ولی به خاطر داشته باشید، کتاب مقدس گفت: "ساعت آن رسیده تا خدا مفسدان زمین را فاسد گرداند."^{۲۹} و تمام جهان را.
۳۴۸. به این وادی بنگرید. آن روز آنجا ایستاده بودم، و در فینیکس از بالا به پایین دره نگاه می‌کردم. به همراه همسرم از کوه جنوب بالا رفتیم، آنجا نشسته بودیم و به فینیکس نگاه می‌کردیم. گفتیم: "به نظرت این وحشتناک نیست؟"

Buffalo Bill^{۲۸}^{۲۹} اشاره به مکاشفه ۱۸:۱۱

او گفت: "وحشتناک؟ منظورت چیست؟"

۳۴۹. گفتیم: "گناه، و اینکه چقدر زنا، شرب خمر، لعنت، و نام خداوند را به عبث به کار بردن، در جایی که حدود صد و چهل-پنجاه هزار یا شاید دویست هزار نفر جمعیت دارد، رواج دارد."

۳۵۰. گفتیم: "پانصد سال قبل یا شاید هزار سال قبل چیزی به جز کاکتوس و کهور وجود نداشت و کایوتی‌ها در امتداد رودخانه بالا و پایین می‌رفتند." گفتیم: "این طریقی است که خدا آن را ساخته بود."

۳۵۱. ولی انسان وارد شد. چه کار کرد؟ زمین را از رجاست پر کرد. خیابان‌ها مملو از کثیفی است. فاضلاب‌ها... و رودخانه‌ها از آن آلوده گشته‌اند. نمی‌توانند... به نفعتان است حتی یک قطره از آن آب ننوشید، و گرنه به همه چیز مبتلا می‌شوید. می‌بینید؟ نگاهش کنید. نه تنها اینجا، بلکه تمام دنیا، همه چیز آلوده است!

۳۵۲. و جهان، طبیعت، (خداوند رحم کند!) تمام دنیا در درد زه است. جهان دارد سعی می‌کند، به گفته اشعیا او (جهان) "درحال وضع حمل است." جریان چیست؟ او در... برای به دنیا آوردن یک جهان جدید تلاش می‌کند. جایی که همه‌ی...؟... برای متولد کردن جهانی جدید برای مردمانی جدید است که گناه نکرده و او را آلوده نخواهند ساخت. درست است. او درحال وضع حمل است. به همین دلیل است که ما در رنج هستیم، تا مسیح، تا عروس بیاید. همه چیز در رنج و آه است. می‌بینید، یک چیزی در شرف وقوع است.

۳۵۳. و این بلای ششم او را رها می‌کند. برادر! زمین لرزه آن را می‌گشاید، ستاره‌ها به لرزه در می‌آیند، آتشفشان‌ها اتفاق می‌افتند و جهان خود را تازه خواهد ساخت. گدازه‌های تازه از مرکز زمین فوران خواهد نمود. و جهان در هر جا و هر گوشه درحال فروپاشی خواهد بود. هنگامی که بدان فراسو به گردش دربیاید.

۳۵۴. و به شما می‌گویم، یک روز صبح هنگامی که عیسی و عروزش بر روی زمین بیایند،

فردوس خدا آنجا خواهد بود. اوه خداوند! آن جنگجویان نبرد به همراه دوستان و عزیزانشان در آنجا گام خواهند گذارد. سرودهای لشکر فرشتگان هوا را پر خواهد نمود. "آفرین خادم خوب و امین من. به خوشی خداوند که برای تو مهیا شده وارد شو، همان گونه که باید قبل از اینکه حوا توپ گناه را به حرکت در بیاورد از آن برخوردار می شدید." آمین! بله!

۳۵۵. مهر ششم قرار است کاری انجام بدهد. بله، آقا! به راستی تمام جهان برای سلطنت هزارساله در رنج و آه است!

۳۵۶. حال، جهان کنونی غرق در رجاست است. که اینجا درباره اش موعظه کردم، مدتی قبل، به گمانم در خیمه موعظه کردم، با عنوان «جهان درحال فروپاشی است»^{۳۰}. دقیقاً همین طور است. ببینید که چه چیزی در جهان درحال فروپاشی است. ببینید، همه چیز آن درحال فروپاشی است. این-این باید از هم فرو پیاشد. بله، آقا!

۳۵۷. به چهارچوب آن دقت کنید. اجازه بدهید دلیل اینکه جهان باید این کار را انجام بدهد، نشانان بدهم. چهارچوب این جهان، آهن، برنج و منابع این زمین، چهارچوب آن، بخاطر جنگ و صنعت از آن استخراج شده، تا جایی که دیگر آماده است... خب، تا همین چند روز قبل ما هرگز شاهد زمین لرزه در این بخش کشور نبوده ایم. فقط همین چند روز قبل، می بینید، در سنت لوئیز^{۳۱} و آن محدوده. بسیار نحیف شده است. همه چیز را از آن استخراج کرده اند، می بینید؟

۳۵۸. سیاست های آن بسیار آلوده است، به ندرت فرد صادقی در بین آنها یافت می گردد، سیستم آن. اخلاق آن آن قدر نازل است، که گویی اصلاً فاقد آن است. همه اش همین است. می بینید؟ حتماً. مذهب آن فاسد گشته است. بله، آقا!

۳۵۹. اکنون زمان مهر ششم است، خیلی زود، که گشوده گردد. و وقتی که این گونه شود، اوه خداوند! این به انتها می رسد. عروس صعود کرده، او رفته... ملکه رفته تا در جای خود

قرار بگیرد، او اکنون به نکاح پادشاه در آمده، زمانی که این امور در جریان است. و بقیت اسرائیل مهر شده و مهیای رفتن است، طبیعت رها خواهد شد. اوه، چه زمانی!

۳۶۰. به آخرین آیه‌ی مهر ششم که گشوده شده، توجه کنید. آنان که به موعظه‌ی کلام خندیدند، به کلام اثبات‌شده‌ی خدای زنده؛ هنگامی که آن دو نبی آنجا ایستاده بودند و معجزات را ظاهر می‌ساختند، خورشید را خاموش می‌کردند، و همه‌ی چیزهای دیگر، و در طول تمامی ادوار. می‌بینید. "آنها می‌گریند تا کوه‌ها و صخره‌ها آنها را مخفی سازند." می‌بینید، تا آنها را از کلامی که به آن خندیدند، مخفی سازد، چون آمدن او را دیده‌اند. "ما را از غضب بره مخفی دار." او کلام است. می‌بینید؟ آنها به کلام خندیدند. و در اینجا کلام ایستاده بود، تجسم یافته. و آنها او را تمسخر کرده بودند؛ به آنها خندیده بودند، آنها را تمسخر کرده بودند. و کلام جسم شده، پیش روی آنها ظاهر شده.

۳۶۱. چرا آنها توبه نکردند؟ قادر نبودند، دیگر خیلی دیر شده بود. پس این را، یعنی مجازات را می‌دانستند. این را شنیده بودند. در جلساتی مانند این نشسته بودند و درباره‌ی آن آگاهی داشتند و می‌دانستند اموری که آن انبیا پیشگویی کرده بودند، اکنون در برابر دیدگان‌شان بود، همان چیزهایی که آنها رد کرده بودند، آنها رحمت را برای آخرین بار پشت پا زده بودند.

۳۶۲. هنگامی که به رحمت پشت می‌کنید، چیزی باقی نیست، به جز داوری. زمانی که به رحمت پشت می‌کنید، فقط به این فکر کنید.

۳۶۳. و آنها آنجا بودند. هیچ‌جایی نداشتند که بروند، هیچ‌مأمونی نبود. و کتاب مقدس اینجا گفت: "آنها می‌گویند که... به صخره‌ها و کوه‌ها می‌گویند، بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی... از غضب بره." آنها تلاش کردند که توبه کنند، اما بره برای مطالبه‌ی خاصان خود آمده بود. می‌بینید. آنها نزد کوه‌ها و صخره‌ها فریاد برآوردند. دعا کردند، ولی دیگر برای دعا خیلی دیر شده بود.

۳۶۴. برادر و خواهر! رحمت و نیکویی خدا به مردم پیشکش شده بود. هنگامی که اسرائیل

بخاطر این کور گشته بود، برای اینجا، حدود دو هزار سال، تا به ما فرصت توبه بدهد. آیا رحمت را رد کرده‌اید؟ کرده‌اید؟ آیا آن را رد کرده‌اید؟

۳۶۵. اصلاً شما که هستید؟ از کجا آمده‌اید؟ به کجا می‌روید؟ نمی‌توانید این را از دکتر پرسید! نمی‌توانید از هیچ‌کسی در دنیا پرسید، و هیچ کتابی نیست که بتوانید بخوانید و قادر باشد به شما بگوید که هستید، از کجا آمده‌اید و به کجا می‌روید، به غیر از این کتاب (کتاب مقدس).

۳۶۶. حال می‌دانید، بدون داشتن خون بره که بجای شما عمل کند، می‌دانید که به کدام سو می‌روید. پس، اگر-اگر خدا این کار برای شما انجام داده، حداقل کاری که می‌توانیم انجام دهیم، پذیرش کاری است که او انجام داده است. این تمام کاری است که انجامش را از ما خواسته است.

۳۶۷. و بر پایه‌ی این، اگر از این جلوتر بروم، باید به آن بلا پردازم؛ و تمام آن، که موضوع جلسه‌ی فردا شب است. و می‌دانم که نمی‌توانم این کار را بکنم، نمی‌توانم از این جلوتر بروم. این را اینجا علامت گذاشته‌ام، یک علامت بعلاوه و یعنی «اینجا توقف کن». می‌بینید. پس، باید تا فردا صبر کنم.

حالا چند لحظه سرهایمان را خم کنیم.

۳۶۸. دوست عزیز! اگر محبت این خدایی که از آن صحبت می‌کنم را نپذیرفته‌اید، اگر نپذیرفته‌اید... با دقت گوش کنید. اگر محبت و رحمت او را نپذیرفته‌اید، باید متحمل غضب و داوری او بشوید.

۳۶۹. حال، شما، امشب، در همان موقعیتی قرار دارید که آدم و حوا در باغ عدن قرار داشتند. شما دارای یک حق هستید. دارای حق انتخاب هستید. می‌توانید به سمت درخت حیات بروید، یا می‌توانید نقشی داوری را بپذیرید. اما امروز، مادامی که به اندازه‌ی کافی معقول

هستید، از صحت عقل برخوردارید، و آن قدر سلامت هستید که بلند شوید و آن را بپذیرید، اگر قبلاً انجامش نداده‌اید، چرا الآن این کار را نمی‌کنید.

۳۷۰. آیا اینجا افرادی هستند که هنوز این کار را نکرده باشند؟ اگر چنین باشد، دستتان را بلند می‌کنید؟ بگویید: "برادر برانهام! برایم دعا کن. الآن می‌خواهم انجامش بدهم، نمی‌خواهم این اتفاق برایم بیفتد." حال به خاطر داشته باشید، دوستان!... خدا به شما برکت بدهد. خوب است. من...

۳۷۱. اینها تفکرات من در این باره نیست. من-من... این چیزی نیست که من به آن فکر کرده باشم، این از من نیست. روح القدس از این آگاه است. و صبر کنید، اگر خدا بخواهد فردا شب، می‌خواهم سرّی را به شما نشان بدهم که در تمام مدت همین‌جا در این جلسه در جریان بوده است. خیلی تردید دارم که متوجه آن شده باشید، یا نه. می‌بینید، چیزی که اتفاق افتاده است. این چیزی است که درست در برابر شما قرار داشته. و هر یک منتظر و مراقب بودم که کسی بلند شود و بگوید: "این را می‌بینم." می‌بینید؟

۳۷۲. اگر مسیحی نیستید، از شما خواهش می‌کنم که آن را رد نکنید، اگر تحت خون نیستید، اگر تولد تازه ندارید و به روح القدس پر نشده‌اید.

۳۷۳. اگر تا به حال یک اعتراف علنی از عیسی مسیح نداشته‌اید، از طریق تعمید در نام او، تا شهادت بر موت، تدفین و رستاخیز او بدهید، که پذیرفته‌اید، آب مهیا است. منتظر شما هستند. جامه‌ها اینجا مهیا شده و همه چیز آماده است.

۳۷۴. مسیح با آغوشی باز آماده ایستاده تا پذیرای شما باشد. یک ساعت دیگر شاید آن رحمت دیگر در دسترس شما نباشد. شاید برای آخرین بار آن را رد کنید؛ دیگر قلبتان را لمس نخواهد کرد. مادامی که می‌توانید، مادامی که می‌توانید، چرا انجامش ندهید؟ اکنون درحالی که...

۳۷۵. می‌دانم که روال مرسوم و معمول آوردن افراد به مذبح است. ما این کار را انجام

می‌دهیم و هیچ اشکالی ندارد. اما در این لحظه چنان اینجا و در اطراف مذبح شلوغ است که قادر به انجام آن نیستم.

۳۷۶. ولی تمایل دارم این را بگویم. در ایام رسولان، می‌گویند: "همه‌ی کسانی که ایمان آوردند، تعمید یافتند." پس اگر بتوانید، حقیقتاً، در اعماق قلبتان! این تنها چیزی است که هست، این احساسات نیست، هرچند که احساسات را به همراه دارد. درست همان‌طور که گفتم، سیگار کشیدن و نوشیدن مشروب گناه نیست، اینها مشخصات گناه است، نشان می‌دهد که شما ایمان ندارید. می‌بینید؟ ولی زمانی که به راستی در قلب خود ایمان داشته باشید، و بدانید که بر پایه‌ی آن، هر جایی که نشسته باشید، با تمام قلبتان، این را می‌پذیرید، و همان‌جا یک اتفاقی رخ خواهد داد.

۳۷۷. بعد می‌توانید بعنوان شاهدی بر آن چیزی که اتفاق افتاده است، بایستید. سپس به سمت آب گام بردارید و بگویید: "می‌خواهم به حضار نشان بدهم، می‌خواهم اثبات کنم، می‌خواهم شهادتم را پایدار کنم، که جای خود را در عروس خواهم یافت. اکنون اینجا می‌ایستم تا تعمید یابم."

۳۷۸. می‌دانم که امشب در جهان زنان زیادی هستند، زنانی خوب، اما تنها دلتنگ دیدن یک نفر هستم. یکی از آنها همسر من است. او با من به منزل می‌آید. او از ابتدا همسر من نبود؛ اما چگونه همسر من شد، او نام من را بر خود گرفت.

۳۷۹. مسیح دارد می‌آید. زنان، یعنی کلیساهای زیادی در دنیا هستند، ولی او دارد به دنبال همسر خود می‌آید. او به نام وی خوانده می‌شود. "آنانی که در مسیح هستند، خدا به همراه وی می‌آورد." چگونه بدان وارد می‌شویم؟ "به یک روح در یک بدن تعمید یافته‌ایم."^{۳۲}

۳۸۰. حال، همین‌طور که دعا می‌کنیم. شما هم دعا کنید. داخل و بیرون، افراد زیادی در

اتاق‌ها، در خارج از اینجا، در خیابان‌ها سرپا ایستاده‌اند. اما اکنون در حالی که... نمی‌توانیم شما را به مذبح دعوت کنیم. اما قلب خودتان را مذبح کنید، و همان‌جا در دلتان بگویید: "خداوند عیسی! به این ایمان دارم. در این هوای شبانگاه اینجا ایستاده‌ام. در این فضای کوچک به سختی نفس کشیدم. اینجا در بین این مردم نشسته‌ام. من-من-من نمی‌خواهم که... نمی‌توانم غافل باشم، از عهده‌ی آن بر نمی‌آیم."

۳۸۱. همه چیز، همان‌طور که دیشب به شما گفتم، خدا می‌داند که حقیقت را می‌گوییم. چنان‌که پولس گفت: "دروغ نمی‌گوییم." آن رویا. یا هر چه که بود، آنجا ایستاده بودم. و آن افرادی را که قوت کرده بودند، لمس می‌کردم. به همان اندازه واقعی بود که اکنون اینجا ایستاده‌ام. برادر و خواهرم! از این غافل مشوید. می‌دانم که موعظه‌های زیادی شنیده‌اید، این، آن و داستان‌های زیادی را شنیده‌اید. ولی... گوش کنید. از نظر من این... می‌دانم که این حقیقت است. شما فقط... از این واضح‌تر نمی‌توانم بیان کنم. از این غافل مشوید. این به عهده‌ی شماست.

اکنون دعا کنیم.

۳۸۲. خداوند عیسی! اینجا جعبه‌ای از دستمال‌ها مقابل من قرار دارد که نمایانگر افراد بیمار است. همین‌طور که من بر آنها دعا می‌کنم، بر آنها دست می‌گذارم، همان‌طور که کتاب مقدس گفت: "بطوری که از بدن پطرس دستمال‌ها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذارند و امراض از ایشان زایل می‌شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند."^{۳۳}

۳۸۳. چون آنها پولس را دیده بودند، و می‌دانستند که روح خدا در اوست. می‌دانستند که او بخاطر چیزهایی که درباره‌ی کلام می‌گوید، فرد عجیبی است. او می‌توانست یک عبارت عبری از کلیسای عبرانی را بگیرد و به آن حیات داده و در مسیح قرارش بدهد. آنها می‌دانستند که خدا در او بود. و بعد شاهد انجام اعمال غریب و پر قوت خدا در او بودند، پیشگویی امور و تحقق آنها به همان صورت، و می‌دانستند که او خادم خداست.

۳۸۴. خداوندا! دعا می‌کنم که این افراد را بخاطر احترامشان به کلام مورد فضل خود قرار داده، بخاطر عیسی شفا دهی. خداوندا! اینجا در بین جماعت افرادی نشسته‌اند، درست مانند کسانی که در روز پنطیکاست بودند. اینکه چطور او به کلام برمی‌گشت و آن را مطرح می‌کرد. و او گفت: "یوئیل گفت، که در ایام آخر این امور واقع خواهند شد و این همان است." و سه هزار نفر به آن ایمان آورده و تعمید یافتند.

۳۸۵. و پدر، امروز به فیض تو اینجا ایستاده‌ایم، و بخاطر این نیست که افراد ویژه‌ای هستیم، بلکه بخاطر این است که اکنون زمان عقاب است (درست مانند ایام شیر، گوساله یا انسان). این مسح زمان است. این ساعتی است که در آن هستیم. این عمل روح‌القدس در این ساعت خاص است، تا اثبات کند که عیسی نمرده است. چیزهایی را که گفت قبل از خاموشی نور شامگاه انجام خواهد داد، و در اینجا ما شاهد این بوده‌ایم که او در تمام مسیر این را به انجام رسانده است. نزول آن را و ثبت تصویرش را در تحقیقات علمی دیده‌ایم، ستون آتش که بنی‌اسرائیل را هدایت نمود، که پولس را در راه دمشق ملاقات نمود.

۳۸۶. و می‌دانیم، همین ستون، آتش موسی را در بیابان هدایت نمود، و توسط همان ستون آتش او چندین کتاب از کتاب مقدس را را مکتوب کرد، زیرا او به کلام مسح شده بود.

۳۸۷. همین ستون آتش در راه دمشق بر پولس نازل شد، و او بسیاری از کتب کتاب مقدس را مکتوب کرد، که کلام خدا خوانده شد.

۳۸۸. و اکنون، خداوند، همان ستون آتش، با گواه اثبات کلام و توسط تحقیقات علمی، اینجا شاهدش هستیم که کلام خداوند را مکشوف می‌نماید.

۳۸۹. خدایا! بگذار مردم بدون درنگ بیدار گردند. آنانی که نامشان در دفتر حیات بره مکتوب شده، وقتی این بر سر راهشان می‌تابد، آن را ببینند. مانند زن بدنامی که در آن زمان بر سر چاه بود، او به سرعت تشخیص داد و دانست که این کلام خداست.

۳۹۰. و اکنون پدر! برای تمام کسانی که در این ساعت تو را در دل‌های خویش می‌پذیرند، دعا می‌کنم که این برای آنها در این ساعت مشخص گردد که کار آنها با گناه دیگر به تمام رسیده، تا برخیزند و مهیای اعتراف علنی در تعمید آب در نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان بشوند تا نشان بدهند ایمان دارند که خدا آنها را آمرزیده است، و آنها نام عیسی مسیح را برمی‌گیرند.

۳۹۱. سپس ای پدر! روغن، یعنی روح‌القدس را بر آنها بریز، تا در خدمت خداوند قرار گیرند تا عمل‌ها در این ایام آخر باشند، در این ایام شریر، چون می‌دانیم که زمان اندکی داریم و کلیسا ممکن است هرلحظه از اینجا برداشته شود.

۳۹۲. هرلحظه ممکن است که بره قدس را، یا تخت قربانی را ترک کند، از کرسی خدا، جایی که قربانی قرار دارد، پیش بیاید و دیگر همه چیز به اتمام برسد. دیگر هیچ امیدی برای جهان باقی نخواهد بود، کار او به اتمام رسیده است. سپس جهان وارد تلاطم‌های شدید و زمین‌لرزه‌ها و تکان‌های بسیار درست مانند آنچه در زمان رستاخیز تجربه کرد، می‌شود.

۳۹۳. زمانی که مسیح از گور برخاست، هنگامی که مقدسین برخاستند، همین امر اتفاق افتاد. خداوند! این ممکن است هرلحظه اتفاق بیفتد. در انتظار فرارسیدن آن روز شاد هستیم.

۳۹۴. پدر! اکنون فرزندان را در آغوش بگیر. بره‌های کوچک را در آغوش بگیر. عطا کن و آنها را به کلام خوراک بده تا برای خدمت قوت یابند. اکنون آنها را به تو می‌سپاریم. خداوند! این دعا را اجابت کن.

۳۹۵. پدر! در مرقس ۱۱ گفتی: "چون دعا می‌کنید، در دعا می‌ایستید، ایمان داشته باشید، آنچه طلبید را خواهید یافت."

۳۹۶. و با تمام قلبم به او که در خلال سال‌ها مشغول مکشوف نمودن این امور، و این مهرها در این هفته بوده، به تو ایمان دارم خداوند خدا! که اکنون زمان آن است، بسیار نزدیک است. زمان آمدن تو بسیار نزدیک‌تر از تصور است.

۳۹۷. خواهش می‌کنم دعایم را اجابت نما. و باشد تا هر فرزندخوانده‌شده‌ی خدا، که در

فاصله‌ی نزدیک قادر به شنیدن این است، یا اینکه به نوار گوش می‌کند، در آن زمان... براساس شناخت این کلام که مکشوف شده است، آنها را برای ملکوت خدا مطالبه می‌کنم. پدر! نور شامگاه بتابد. اکنون آنها را به تو می‌سپارم، در نام عیسی، آمین!

۳۹۸. حال، تمام کسانی که در داخل و یا در خارج از اینجا هستند، که ایمان دارید، و هرگز اعتراف علنی نداشته‌اید که دیگر با گناه کاری ندارید، و خواستار رحمت‌های خدا هستید، و آنها را در عیسی مسیح پذیرفته‌اید، استخر-آماده است تا امروز یا فردا، همین الآن یا در همان زمان دیگری که باشد، اگر کسی بخواهد تعمید بگیرد، تعمید بدهند.

۳۹۹. از مهر ششم لذت می‌برید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] اکنون می‌بینید که کجا گشوده شده است؟ ["آمین!"] به این ایمان آورده‌اید؟ ["آمین!"]

۴۰۰. می‌گوید: "کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟"^{۳۴} می‌بینید؟ خبر او را تصدیق کنید، آنگاه ساعد خداوند منکشف می‌گردد. ساعد، کلام خدا، مکشوف گشته است.

۴۰۱. حال اگر خدا بخواهد، فردا صبح، تمام تلاشم را می‌کنم تا به آن سؤالات پاسخ بدهم. احتمالاً مابقی شب، یا بیشتر آن را به دعا درباره‌ی آنها اختصاص خواهم داد. معمولاً شب‌ها ما بین ساعت یک تا سه استراحت می‌کنم. دیشب تا ساعت یک نتوانستم بخوابم و از ساعت سه مشغول مطالعه بودم. می‌بینید.

۴۰۲. باید بابت این پاسخگو باشم. درست است. بسیار نزدیک‌تر از آن هستیم که بخواهیم به حماقت یا هرنوع حدس و گمان، و ایمان نصف و نیمه پردازیم. باید ابتدا این را متوجه بشوم. بعد وقتی که دیدم و متوجه شدم، باید در کلام هم در تطابق باشد. و تا اینجا، به فیض خدا، کاملاً در تطابق بوده‌اند. می‌دانید، از ابتدا تا به انتها به آنها پرداخته و کنار هم قرار

داده‌ام.

۴۰۳. این می‌بایست «**خداوند چنین می‌گوید**» باشد. چون بدان‌گونه نیست که این را از دانش خود بگویم، بلکه کلام خداوند، این «**خداوند چنین می‌گوید**» است و این کلام است، که دارد آنچه که او به من داده است را می‌گیرد و در کنار هم قرار می‌گیرد و به شما نشان می‌دهد. تا شما خودتان بدانید که این «**خداوند چنین می‌گوید**» است. می‌بینید؟

۴۰۴. این کلام است، چنین می‌گوید. و بعد، مکاشفه‌ای که او به من می‌دهد، در تضاد با چیزی است که هریک از ما متصور بودیم، در تضاد با آنچه که فکر می‌کردم، زیرا هرگز این‌گونه بدان نپرداخته بودم. ولی اکنون، شاهد هستیم که کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و این چیست؟ «**خداوند چنین می‌گوید**» است. می‌بینید؟ دقیقاً. یک جایی بوده که باز شده بود، آنجا نگاه داشته شده بود، تا این ساعت، و بعد خداوند می‌آید و این‌گونه آنها را کنار هم می‌چیند. می‌بینید، اینهاش. این-این خداوند است. او، دوستش دارم. با تمام قلبم دوستش دارم.

۴۰۵. حال به خاطر داشته باشید، نتوانستیم به مذبح برسیم. چندین نفر دستشان را بلند کردند. حال، می‌دانید، این یک رابطه‌ی شخصی است، با خود شما. همان چیزی است که شما می‌خواهید انجام دهید. می‌بینید؟

۴۰۶. ساعت چنان نزدیک است که باید با تمام تلاشتان حرکت کنید، و نیازی به کشیده‌شدن نداشته باشید. می‌بینید، فقط تلاش کنید، سعی کنید که وارد شوید. "خداوند! مرا وا مگذار. درها دارند بسته می‌شوند، اگر فقط بتوانم وارد شوم."

۴۰۷. خدا یک روز در را خواهد بست. او در ایام نوح این کار را کرد، و آنها بر در می‌کوبیدند. [برادر برانهام چندین بار بر منبر می‌کوبید.] درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۴۰۸. اکنون به خاطر داشته باشید، کتاب مقدس گفت «در پاس هفتم». درست است؟

[جماعت می گویند: "آمین!"] برخی در پاس اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم به خواب رفتند. اما در پاس هفتم یک اعلان، یک آواز بلند می شود که: "اینک داماد می آید، به استقبالش بشتابید."

۴۰۹. باکره‌های خفته گفتند: "اکنون تمایل دارم کمی از آن روغن را داشته باشم."

۴۱۰. عروس گفت: "من به اندازه‌ی خودم دارم، به قدر کفایت. اگر آن را می خواهید، باید برایش دعا کنید."

۴۱۱. اکنون باکره‌های خفته را نمی بینید؟ به اسقفی‌ها، پرزبیتی‌ها، لوتری‌ها و سایرین نگاه کنید. و مشکل آن این است که بجای تلاش برای دریافت روح القدس، دارند تلاش می کنند که به زبان‌ها صحبت کنند.

۴۱۲. و خیلی از آنها به زبان‌ها صحبت می کنند، و از اینکه به این کلیسا بیایند تا برایشان دعا بشود عارشان می آید، و می خواهند که من به خانه‌هایشان بروم و برایشان دعا کنم. به این می گوئید روح القدس؟ این صحبت به زبان‌هاست نه روح القدس. می بینید؟

۴۱۳. حال، ایمان دارم که روح القدس به زبان‌ها صحبت می کند. می دانید که به این ایمان دارم. ولی یک نمونه‌ی تقلبی آن هم هست. بله، آقا! ثمرات روح چیزی است که ماهیت آن را اثبات می کند. میوه‌های درخت اثبات می کند که درخت از چه گونه‌ای است. نه سر و صدا، بلکه میوه.

۴۱۴. حال توجه داشته باشید، بعد، وقتی او می آید، آن ساعت آخر و در آنجا، هنگامی که آنها وارد می شوند، می روند و می گویند: "خب، ایمان دارم که اکنون آن را یافته‌ام. ایمان دارم که آن را یافته‌ام. بله، داریم آن را دریافت می کنیم."

۴۱۵. بهتر است این را نگویم، چون ممکن است باعث سردرگمی بشود. هنگامی که آن روز از چگونگی ربوده شدن صحبت کردم، من-من... حال، اگر بگوئید که آن را خواهید پذیرفت، بسیار خب. [جماعت می گویند: "آمین!"] دقت کنید، دقت کنید. بسیار خب، این

مربوط به شماست.

۴۱۶. هنگامی که باکره‌ی خفته، فکر کرد که به قدر کافی دعا کرده، تا برگردد، عروس رفته بود. عروس رفت و او از این خبر نداشت، مانند دزدی در شب. سپس شروع کردند به کوبیدن بر در. چه اتفاقی افتاد؟ چه چیزی واقع شد؟ آنها به مقطع مصیبت‌ها انداخته شدند. کتاب مقدس گفت: "گریه و شیون و فشار دندان بر دندان خواهد بود." درست است؟

۴۱۷. اینکه چه زمانی خواهد بود، برادر، خواهر! من خبر ندارم. ولی، من-من، این شاید فقط نظر من باشد. این، این چه چیزی است که... این دیدگاه من است. می‌بینید؟ من-من-من ایمان دارم که بسیار نزدیک است. من... هر روز... می‌خواهم... فقط تلاش می‌کنم به آرامی تمام گام بردارم. می‌بینید؟ و اکنون زمانی که، می‌دانید، وقتی...

۴۱۸. امروز اتفاقی رخ داد، و شاهد بالا آمدن چیزی بودم. من-من، دیگر قادر به نفس کشیدن نبودم. او آنجا بود، آنجا ایستاده بود، آن نور کوچک همان‌جا ایستاده بود. او آنجا بود. می‌دانم که این حقیقت است.

۴۱۹. فکر می‌کردم: "اوه خدا! نمی‌توانم این را بگویم، نمی‌توانم." از اتاق خارج شدم، رفتم بیرون و شروع کردم به قدم زدن. برادر! فکر می‌کردم: "خداوند! چه کار می‌توانم بکنم؟ اوه!" می‌بینید؟ باید به ماهیگیری بروم. یا چیزی مثل آن، یا من... پسرا!... شما... نمی‌توانم به شما بگویم. می‌بینید؟

۴۲۰. پس، اوقات خوشی را داریم، نداریم؟ جلال بر خدا! آمین! می‌بینید؟ ما در یک... ما در یک زمان باشکوه به سر می‌بریم. می‌دانید، چون قلب من مملو از شادی و شور گشته است.

۴۲۱. اما هنگامی که به این جهان فکر می‌کنم و هزاران نفری که می‌دانم از دست رفته‌اند، با سایه‌های تاریک، آن وقت دلتان خون می‌شود. "چه کاری از تو ساخته است؟ چه کاری از تو ساخته است؟" فقط احساس می‌کنید که روح‌القدس در قلبتان ندا می‌کند. درست همان‌طور که می‌بایست در خداوند ما بوده باشد، هنگامی که به اورشلیم نظر کرد، به قوم

خودش، گفت: "ای اورشلیم، ای اورشلیم! چند بار خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را جمع می‌کند، ولی نخواستی."^{۳۵} فقط احساس می‌کنید که روح القدس می‌گوید: "چند بار خواستم تو را جمع کنم، ولی نخواستی." می‌بینید؟

۴۲۲. دوستان! ما اینجا در شرف چیزی هستیم. هر چه که هست، خدا می‌داند. هیچ کس، هیچ کس نمی‌داند که چه زمانی قرار است اتفاق بیفتد. این یک سرّ است. هیچ کس نمی‌داند چه زمانی قرار است اتفاق بیفتد.

۴۲۳. اما عیسی به من گفت: "هنگامی که شاهد این امور باشید، همه‌ی امور." درست مانند همان کاری که من انجام دادم، در مقایسه‌ی مهر ششم با آنچه او در متی ۲۴ گفت. اکنون به یاد داشته باشید که چه گفت: "وقتی می‌بینید که این امور واقع شده و روی می‌دهد، آن وقت زمان بر در است، به آیه‌ی بعد، آیه‌ی ۳۰ و ۳۱ دقت کنید و در ادامه به ۳۲ و ۳۳.

۴۲۴. او گفت: "و فرشتگان خود را فرستاده تا برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلک فراهم آوردند." گفت: "حالا یک..."

۴۲۵. اکنون این را به یاد داشته باشید، او همان جا مکث کرد. هرگز اقدام به توضیح فراتر از مهر ششم نکرد. او هرگز چیزی درباره‌ی مهر هفتم نگفت. او اولین، دومین، سومین، چهارمین، پنجمین و ششمین را گفت. اما آنجا توقف کرد و هیچ چیز درباره‌ی آن نگفت.

۴۲۶. به نکته‌ی بعدی که گفت دقت کنید. "این مثل را بیاموزید." سپس شروع به گفتن مثل می‌کند. او گفت: "این وقایع خواهند بود."

۴۲۷. او دارد به آن سه پرسش پاسخ می‌دهد. "این نشانه‌ها... چه خواهند بود؟ علامت آمدنت چه خواهد بود؟ نشانه‌ی انتهای زمان چه خواهد بود؟"

۴۲۸. و ششمین، در حقیقت انتهای جهان بود. و نواختن فرشته‌ی هفتم. "دستان خود را بلند کرده و به او که تا ابدالآباد زنده است، قسم خورد که دیگر زمانی نخواهد بود." زمین دارد زمین تازه‌ای را مولود می‌کند. این به اتمام رسیده است.

۴۲۹. و ما اینجا هستیم، همین جا برادر! او، من می‌لرزم. "خداوند! باید چه کار کنم؟ چه چه کاری می‌توانم انجام دهم؟" می‌بینید؟ و بعد، فقط به دیدن آن مکان و آن افراد گران‌قدر فکر می‌کنم. آنجا ایستاده بودم و خودم را نظاره می‌کردم. و فکر می‌کردم: "او، خدا! آنها- آنها نباید از این غافل بشوند. باید-باید آنها را رو به جلو هل بدهم. باید به حضار نزدیک شوم و آنها را تشویق به حرکت کنم." نمی‌توانید این کار را بکنید. شما...

۴۳۰. "هیچ کس نمی‌آید، مگر اینکه پدر من او را جذب کرده باشد." ولی یک تسلی داریم، اینکه "تمامی کسانی که پدر به من عطا کرده است، خواهند آمد."

۴۳۱. ولی مابقی آنها، با آن تشکیلات، آن گونه به آنها متکی هستند. "و جمیع ساکنان جهان که نامشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شد، مکتوب نبود، فریب داد." او، خداوند! می‌بینید، این امری ناراحت‌کننده است.

۴۳۲. تنها کاری که می‌توانید انجام دهید، این است که فقط-فقط-فقط در کلام بمانید. به هر چه که گفته است، انجام دهید، توجه کنید؛ بعد بروید و آن را انجام دهید. می‌بینید؟ هر کاری را که می‌گویید، انجام دهید.

۴۳۳. و آن بیرون را می‌بینید، و می‌گویید: "او، خداوند! آنها این کار را می‌کنند، سپس..." این فقط...

۴۳۴. متوجه سختی آن نیستید. حال، می‌خواهم این را بگویم. به گمانم نوارها را خاموش کرده‌اند. خیلی از مردم می‌گویند: "برادر برانهام با موعظه‌ی آن نوار..." (باید مراقب باشم، چون خیلی‌ها نوارها را فقط برای یافتن ایراد دریافت می‌کنند، می‌دانید.) پس هنگامی که می‌گویند: "برادر برانهام! ای کاش ما یک خدمت داشتیم." نمی‌دانید دارید چه می‌گویید.

صادقانه، شما، برادر، خواهر! آنچه که در کنار آن قرار می‌گیرد را نمی‌خواهید. اوه خداوندا! وقتی افرادی را دارید که به آنچه شما می‌گویید بسنده می‌کنند، به یاد داشته باشید که اگر اشتباه به آنها بگویید، خدا خون آنها را از دست شما مطالبه خواهد نمود. پس، به این فکر کنید. این امری ترسناک است.

۴۳۵. پس بامحبت باشید. با تمام قلبتان عیسی را دوست بدارید. فقط... ساده باشید. هرگز تلاش نکنید از چیزی سر در بیاورید. در برابر خدا، فقط ساده باشید. چون هرچه بیشتر سعی کنید که سر در بیاورید، بیشتر از او دور می‌شوید. می‌بینید؟ فقط به سادگی به او ایمان داشته باشید. می‌گویید: "خب، او چه زمانی خواهد آمد؟"

۴۳۶. اگر امروز بیاید، خیلی خوب است، اگر بیست سال دیگر بیاید، باز هم خوب است. من به همان کاری ادامه می‌دهم که الان انجام می‌دهم، یعنی او را دنبال می‌کنم. "خداوندا! اگر می‌توانی در جایی از من استفاده کنی، لیک خداوندا!" اگر هزار سال دیگر باشد، اگر نوهی، نوهی، نوهی، نوهی من هنوز زنده باشد تا آمدن آن را ببیند... "خداوندا! نمی‌دانم چه زمانی خواهد بود، اما اجازه بده که امروز درست گام بردارم، فقط با تو." می‌بینید؟ من -من می‌خواهم... چون، در آن روز خواهم برخاست، گویی در جایی یک چُرت کوتاه زده باشم.

۴۳۷. در ورود به آنجا، آن مکان پر جلال در آن سو، آن ملکوت خدا، جایی که پیران همه جوان خواهند بود، جایی که ردای سفید دربر کرده‌اند، مردان و زنان تبدیل شده‌اند، در زیبایی، هنر، مردان و زنان خوش چهره و دوست داشتنی، ایستاده در آنجا، در قامت کامل و زیبایی یک زن جوان و یک مرد جوان، و هرگز پیر نخواهد شد، نمی‌توانند آلوده به گناه باشند، هیچ ردی از حسادت نمی‌تواند باشد، یا نفرت یا هر چیز دیگری. اوه خداوندا!

۴۳۸. فکر کنم ضبط نوار متوقف شده باشد. حدود سه یا چهار دقیقه زمان دارم. می‌خواهم با شما صحبت کنم. اشکالی ندارد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حال، این شخصی است. چون فردا من -من... فردا فوق‌العاده خواهد بود! فکر کنم بهتر باشد الان این را بگویم، چیزی

که می‌خواهم بگویم، من... این الآن فقط مربوط به ماست. من...

۴۳۹. می‌دانید، همسری دارم که دوستش دارم، منظورم مدا است. و من -من- بخاطر عشق به همسر اولم نمی‌خواستم با او ازدواج کنم. و در عین حال، با تمام اهمیتی که برای او قائل بودم، اگر خدا به من نگفته بود که این کار را بکنم، با او ازدواج نمی‌کردم. شما داستان آن را می‌دانید. اینکه او چطور به دعا مشغول شد و من چه کار کردم. و بعد خدا دقیقاً به من گفت که چه کار کنم. "برو و با او ازدواج کن." و زمان دقیق انجام آن. او یک زن دوست‌داشتنی است. و امشب دارد برای من دعا می‌کند. الآن در خانه ساعت هشت است و احتمالاً او دارد برای من دعا می‌کند.

۴۴۰. حال، توجه کنید. یک روز او به من گفت، گفت: "بیل!" گفت: "می‌خواهم فقط یک سؤال از تو بپرسم."

گفتم: "بسیار خب، مدا! چه سؤالی داری؟"

گفت: "می‌دانی که دوستت دارم."

۴۴۱. و من گفتم: "بله." این درست بعد از رخ دادن این در اینجا بود.

گفت: "می‌دانی که هوپ هم تو را دوست داشت."

گفتم: "بله."

۴۴۲. او گفت: "حال... گفت: "فکر نمی‌کنم که حسود باشم." گفت: "ولی هوپ بود." و

گفت: "حال، وقتی به آسمان برویم... و گفتی که آنجا او را دیده‌ای."

۴۴۳. گفتم: "او آنجا بود. او را دیدم. او را دو بار آنجا دیدم." او آنجاست. او منتظر آمدن من است. شارون... شارون هم همین‌طور. او را دیدم، همان‌طور که الآن دارم به شما نگاه می‌کنم. او را در آنجا دیده‌ام. و گفتم...

۴۴۴. او گفت: "خب، حالا، وقتی به آنجا برسیم." گفت: "کدام یک همسر تو خواهد

بود؟"

۴۴۵. گفتم: "هر دو شما. همسری نخواهد بود و در عین حال هر دو شما خواهید بود." گفتم: "متوجه نمی‌شوم."

۴۴۶. گفتم: "عزیزم! بنشین، بگذار یک چیزی را برایت شرح بدهم." گفتم: "می‌دانم که دوستم داری، و می‌دانی که چقدر دوستت دارم و به تو احترام می‌گذارم. حالا مثلاً اگر من لباس می‌پوشیدم و می‌رفتم به مرکز شهر، و یک فاحشه می‌آمد، یک زن واقعاً زیبا، می‌آمد و بازوانش را دور من حلقه می‌کرد و می‌گفت، «اوه، برادر برانهام! واقعاً دوستت دارم.» و شروع می‌کرد به بغل کردن من، تو چه فکری می‌کردی؟"

گفتم: "فکر نمی‌کنم از این کار خوشم بیاید."

۴۴۷. و گفتم: "می‌خواهم سؤالی از تو بپرسم. آیا تو... چه کسی را بیشتر دوست داری؟ اگر قرار بود یک انتخاب نهایی باشد، من یا خداوند عیسی؟" حال، این یک صحبت خانوادگی است.

۴۴۸. او گفت: "خداوند عیسی!" گفتم: "بله، بیلی! با تمام عشقی که به تو دارم، قبل از اینکه خداوند را ترک کنم، تو را ترک خواهم کرد."

۴۴۹. گفتم: "ممنونم عزیزم! خوشحالم که این را از تو شنیدم." گفتم: "حالا، اگر همان زن بیاید و دستانش را دور عیسی حلقه کند و بگوید «عیسی! دوستت دارم.»، در این مورد چه فکری می‌کنی؟" گفتم: "از این لذت خواهم برد."

۴۵۰. می‌بینید، این از فلیو به آگاپه تبدیل می‌شود. می‌بینید، این یک محبت‌علی‌تر است. می‌بینید؟ چیزی به نام شوهر و همسر وجود ندارد که... فرزند تربیت کنند. اینها مذکر و مؤنث همه از بین رفته است. غده‌ها همه... آنجا همه یکسان هستند. می‌بینید؟ دیگر هیچ کدام از اینها وجود ندارند، دیگر غدد جنسی وجود ندارند، به هیچ وجه. دلیل اینکه اینها در ما قرار

داده شده است، برای پرکردن زمین است؛ ولی در آنجا، هیچ چیزی بدین صورت نیست. در آنجا غدد مذکر و نه مؤنث وجود نخواهد داشت. خیر.

۴۵۱. قامت هنر خدا آنجا خواهد بود. دقیقاً درست است. لیکن ما به راستی خالص خواهیم بود. محبت فیلیو، اصلاً، سرتاسر آگاپه. می‌بینید؟ بنابراین یک همسر چیزی بیش از چیزی دوست‌داشتنی که از آن شماسست، نیست و شما به یکدیگر تعلق دارید. چیزی به اسم... نه، حتی... محبت فیلیو در آنجا اصلاً وجود نخواهد داشت. چیزی مانند حسادت نمی‌تواند وجود داشته باشد، چیزی برای حسادت نیست. چنین چیزی آنجا وجود ندارد. هرگز چنین چیزی را در آنجا نخواهد شناخت. می‌بینید؟ فقط یک مرد و زن جوان دوست‌داشتنی تا زندگی کنید.

و بعد، بعد از آن، او گفت: "بیل! حالا متوجه شدم."

گفتم: "بله."

۴۵۲. می‌خواهم واقعه‌ی کوچکی را برایتان بگویم. این یک خواب بود. من در خواب بودم. هرگز قبلاً این را برای عموم نگفته بودم. به یکی دو نفر گفته بودم، ولی تا جایی که می‌دانم برای عموم هرگز نگفته بودم.

۴۵۳. حدود یک ماه پس از آن خوابی دیدم، که ایستاده بودم، یک روز، و شاهد اوقاتی عظیم بودم... داوری نبود. باور ندارم که کلیسا (منظورم عروس است). هرگز به داوری وارد شود. اما، زمانی که تاج‌ها اعطا می‌شد، آنجا بودم. و یک تخت بسیار بسیار بزرگ اینجا برپا بود. عیسی و فرشته‌ی کاتب و همه‌ی آنها آنجا ایستاده بودند. یک پلکان بود که از این سمت پایین می‌آمد، از جنس عاج، به پایین می‌آمد، یک شکل حلقوی داشت به این شکل و خارج می‌شد تا این لشکر عظیم که آن بیرون ایستاده بود، بتواند ببیند چه اتفاقی دارد می‌افتد.

۴۵۴. من آن پشت، در آن انتها در یک سمت ایستاده بودم. فقط آنجا ایستاده بودم و تصور هم نمی‌کردم که باید از آن پلکان بالا بروم. آنجا ایستاده بودم... می‌دیدم که...

۴۵۵. فرشته‌ی کاتب، نامی را صدا می‌زد و من می‌شناختم، آن نام را می‌شناختم. نگاه کردم،

و از آن انتها، برادری جلو آمد، همراه با یک خواهر راه می‌رفت، به سمت شما می‌آمد، این طوری. فرشته‌ی کاتب در کنار مسیح ایستاده بود، (این فقط یک خواب است.) و داشت نظاره می‌کرد. و نام آن‌ها آنجا بود، در دفتر حیات یافت شد، مسیح به آنها نگاه می‌کرد و می‌گفت: "آفرین خادم خوب و امین من! اکنون وارد شو."

۴۵۶. به عقب نگاه کردم، جایی که آنها داشتند می‌رفتند. یک جهان جدید و شادی‌های آن بود. گفت: "به شادی خداوند داخل شوید که از بنای عالم از آن شما بوده است." می‌بینید؟ و، او، فکر کردم... آنها بدانجا وارد می‌شوند، یکدیگر را ملاقات می‌کنند و شادی و وجد کرده، در این مکان فراخ به بالای کوه‌ها می‌روند.

۴۵۷. ولی فکر کردم: "او آیا این عالی نیست؟! جلال! هلولویاه! بالا و پایین می‌پریدیم."

۴۵۸. بعد یک نام دیگر را شنیدم که خوانده شد، فکر کردم: "او، او را می‌شناسم، او را می‌شناسم. من... آنجا، به آنجا می‌رود." این طوری نگاهش می‌کردم.

"به شادی خداوند داخل شو خادم خوب من..."

"او!" می‌گفتم: "جلال بر خدا، جلال بر خدا!"

بر فرض مثال فکر کنیم، می‌گویند: "اورمان نویل." می‌بینید.

۴۵۹. و بعد من می‌گویم: "این برادر نویل است، ایناهاش." می‌بینید؟ و او از بین جمعیت بیرون می‌آید و بالا می‌رود.

۴۶۰. حال او می‌گوید: "به شادی خداوند داخل شو که از پیش از بنیان عالم برایت مهیا شده بود، داخل شو." و برادر نویل تبدیل می‌شود، و به آن سمت حرکت می‌کند، درحالی که غریو شادی سر می‌دهد.

۴۶۱. پسر! من فقط فریاد می‌زدم و می‌گفتم: "جلال بر خدا!" تنها آنجا ایستاده بودم و از

دیدن اینکه برادرانم وارد می‌شوند، اوقاتی عالی داشتم.

۴۶۲. فرشته‌ی کاتب آنجا ایستاد و گفت: "ویلیام برانهام."

۴۶۳. هرگز تصور نمی‌کردم که باید به آنجا گام بردارم. وحشت کرده بودم. فکر کردم: "اوه خداوند! مجبور خواهم بود که این کار را بکنم؟" به آن سمت به راه افتادم. تقریباً همه به پشت من می‌زدند... [برادر برانهام بارها با زدن به پشت خود این را نشان می‌دهد.] "سلام برادر برانهام! خدا به شما برکت بدهد برادر برانهام." همین‌طور که جلو می‌رفتم به پشت می‌زدند، از بین یک جمعیت زیاد از مردم. همه دست دراز می‌کردند و این‌طوری به پشت من می‌زدند. [برادر برانهام بارها با زدن به پشت خود این را به تصویر می‌کشد.] "خدا به شما برکت بدهد برادر، خدا به شما برکت بدهد برادر!"

۴۶۴. داشتم می‌رفتم و می‌گفتم: "متشکرم. متشکرم. متشکرم." مثل خارج شدن از یک جلسه یا چیزی مثل آن، می‌دانید.

۴۶۵. و می‌بایست از آن پلکان بزرگ عاج بالا می‌رفتم. شروع کردم به بالا رفتن. همین که قدم اول را برداشتم، ایستادم و فکر کردم... به روی مسیح نگریستم. فکر کردم: "می‌خواهم از اینجا خوب به چهره‌اش نگاه کنم." و ایستادم.

۴۶۶. دستانم به این حالت بود. احساس کردم یک چیزی اینجا به درون بازوانم لغزید. بازوی یک نفر دیگر بود. به اطراف نگاه کردم، و هوپ بود که آنجا ایستاده بود، آن چشمان مشکی درشت و آن گیسوان تیره که از کمرش آویزان بود، جامه‌ی سفید بر تن، این‌طوری داشت به من نگاه می‌کرد. گفتم: "هوپ!"

۴۶۷. احساس کردم یک چیزی به این بازویم خورد. به اطرافم نگاه کردم، دیدم که مدا است! آن چشمان تیره به بالا می‌نگریست، و آن گیسوان مشکی بلند، جامه‌ای سفید بر تن. و من گفتم: "مدا!"

۴۶۸. و آن دو، می‌دانید، این‌طوری به هم نگاه کردند. آنها... آنها را در بازوان خود گرفتم و

باهم رهسپار خانه شدیم.

۴۶۹. بیدار شدم اوه، بیدار شدم، بلند شدم، روی یک صندلی نشستم و گریستم، می‌دانید. فکر کردم: "اوه خدایا! امیدوارم که این‌گونه واقع شود." هر دو در حیات به من مرتبط بودند و فرزندان آوردند و چیزهایی از این دست و اکنون اینجا هستیم، و به سمت این جهان جدید در حرکتیم. اوه خداوند! جایی که کمال است و همه‌ی چیزهای دیگر. نه، هیچ چیز...

۴۷۰. اوه، این بسیار عالی خواهد بود. این را از دست ندهید. این را از دست ندهید. به فیض خدا، هر کاری می‌توانید انجام دهید، و به عهده‌ی خداست که مابقی را انجام دهد.

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت
و بهای نجاتم را پرداخت
بر صلیب جلجتا

۴۷۱. دوباره این را بخوانیم، با تمام قلبتان، چشمانتان را به سوی خدا برافرازید.

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت

۴۷۲. [درحالی که جماعت یک بار دیگر سرود «دوستش دارم» را می‌خوانند، برادر برانهام منبر را ترک کرده و برای یک خانم دعا می‌کند.]

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت
و بهای نجاتم را پرداخت
بر صلیب جلجتا

۴۷۳. بسیار خب، حالا. انتظار نمی‌رفت که این خانم تا انتهای جلسه زنده بماند. درست است. اینهاش، هر دو دستش را بلند کرده و خدا را ستایش می‌کند. بخاطر همین بود که اینجا معطل کرده بودم و به شما نگفتم چه کار می‌کنم. داشتم درباره مدا و آنها صحبت می‌کردم. و داشتم نگاه می‌کردم، ببینم که چه... مدام متوجه آن نوری می‌شدم که داشت در این سو و آن سو می‌چرخید و بالای سر آن خانم متوقف شد. فکر کردم: "همین است." او، این عالی نیست؟ [جماعت شادی می‌کنند.]

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت
و بهای نجاتم را پرداخت
بر صلیب جلجتا

۴۷۴. اکنون درحالی که دل‌هایمان... [برادر برانهام شروع می‌کند به نجوا کردن سرود «دوستش دارم».]

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا...

۴۷۵. اکنون می‌بینید که این چقدر بهتر است؟ آمین! همین است. حالا...؟... برو و سلامت باش. آمین! فیض خدا بر تو ظاهر شد تا تو را سلامتی بخشد.

و بهای نجاتم را پرداخت
بر صلیب جلجتا

او! جلال بر خدا!

دوستش دارم

بسیار خب، شبان شما.

دوستش...

۴۷۶. [یک نفر می‌گوید: "برادر برانهام! فردا ساعت نه و سی دقیقه شروع می‌شود؟] بین ساعت نه و نه و سی دقیقه. در همین حدود، [بعد از صبحانه؟ ساعت نه؟] شما ساعت نه شروع کنید. من نه و سی دقیقه شروع می‌کنم.